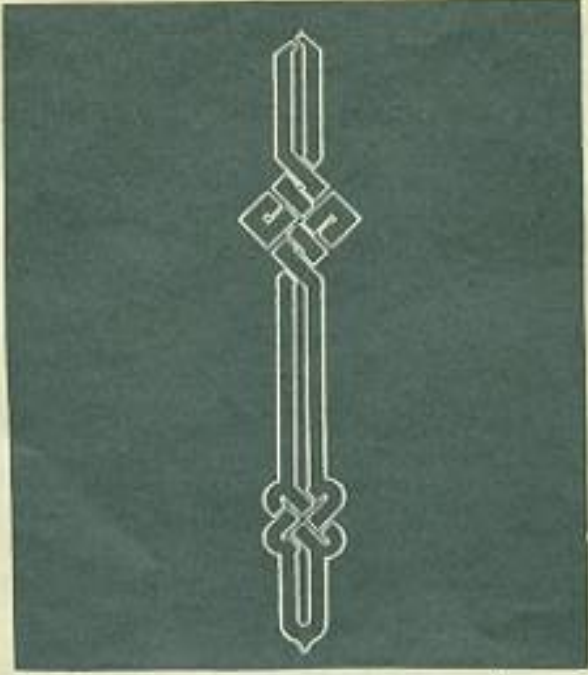


شد و آنوقت همدیگر را کاملاً شناختم و در تمام مدت حیات او با هم رابطه عاشقانه داشتیم. دیگر زائد بر این چه عرض کنم. تمام این عرایض باید عرض کنم. امیدوارم دلیل بر خودپسندی نباشد. شمی در مشهد بودم، عموزاده من آقای سیدحسین آقایی - که از عساف درجه اول سیرجند هستند - از شخصتهایی بود که بر اثر انعکاسات دستهای از روحانیون، نسبت به مرحوم دکتر شریعتی عقیده خوبی نداشت. من به اتفاق ایشان به منزل استاد شریعتی رفتیم و ساعتی آنجا نشستیم و اتفاقاً مرحوم دکتر هم آنجا بود. با صحبتهایی که آتش شد، پسرعموی من از اشتهای در آمد و فهمید که آن نسبتهایی را که به دکتر می دهند نهمت است. خدا به درجات دکتر بیفزاید، دکتر ماشین داشت، من و پسرعمویم را رساند. جلو منزل پیاده شدیم، از او تقدیر و تشکر کردم و گفتم: خوب شد علی جان آمدی، کار من و امثال من را آسان کردی - و تعارف هم نبود - و حالا که تو آمدی ما قلمحمان را بگذاریم کنار و در تبلیغاتمان راحت باشیم، بلکه ما که هیچی، جانشین اقبال و جانشین سیدجمال الدین اسدآبادی شدی. خدا بر در جانش بیفزاید. گفت شما هر چه می خواهید بگویند ولی من به شما صریحاً می گویم که اگر آثار قلمی شما در مجلات آئین اسلام و مطبوعات آنروز ایران نبود، من که دوره دبیرستان را در مشهد تمام می کردم آنروز غرق می شدم، من به مرحوم دکتر گفتم، پس ما باید خیلی افاده و به این کیفیت با همدیگر وداع کردیم و رفتیم. مقصود اینست که کنیم. گفت: هر چه دلتان می خواهد، تا به این حد نسبت به یکدیگر و به منطق یکدیگر آشنا بودیم، و معتقدم که شخصیت دکتر شریعتی در ایران عیناً همان آثاری را داشت که شخصیت مرحوم دکتر محمد اقبال در هندوستان آنروز. خدا بر در جانش بیفزاید، ما قدرشناس زحمات و خدمات او و پدرش - هر دو - هستیم.

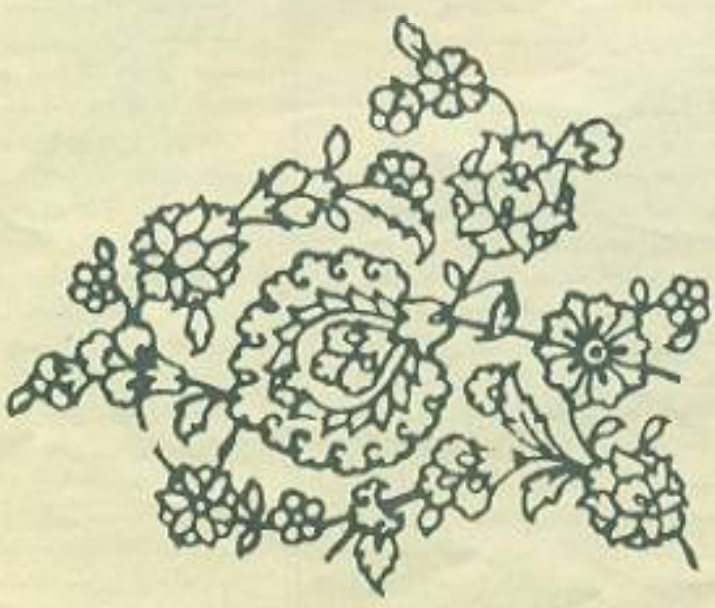
از بزرگترین مژدههایی که در عمرم احساس می کنم به من داده شده، این بود که کار عدای که تصمیم گرفته بودند به اینکه آثار دکتر را در ۳۵ جلد جمع آوری کنند، تمام شده و خدا پاداش دو جهانی به ایشان بدهد. این دیگر از نکتههای مسلم تاریخ اجتماع است که، شخصیت هر ملتی و هر جامعه‌ای وابسته به افرادی است که در آن اجتماع برتری پیدا می کنند. ما خودمان را از حسادت دور کنیم، نعمت خدا را ارزش بگذاریم و کسانی که برتری پیدا کردند، تقدیر کنیم تا این نعمت توسعه پیدا کند و جس قدرشناسی که از بزرگترین فضائل انسانی است در میان مردم رواج بگیرد، و این

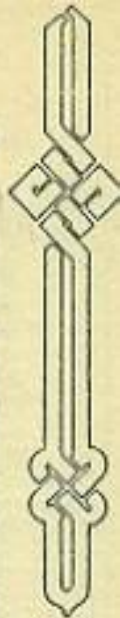


دکتر شریعتی در جامعه ایران یکی از آن شخصتها است. به همان سابقای که شما - و امثال شما - گنه دارند که او با هلاک آمد و چنین و چنان شد، ولی یک مورخ عرب با انصاف آمد و گفت اگر این ایرانی بزرگ نبود امتیازات بشریت از بین رفته بود.

رساله دیگری خواندم (موفش را فراموش کرده‌ام) که ۱ نفر از مهندسی گناخ تعدن بشر را ذکر کرده بود، هفتمی یا هشتمی خواجه نصیر طوسی بود. و این یکی از اشخاصی است که تاریخ اسلام را زنده کرد و بعد ما دیگر از این شخصی ها نمی بینیم...

بعد از ترکها از این طرف و آنطرف آمدند و ابتلااتی که سر ملت ما آمد، یکی دو تا نیست، و این ملت نتوانسته خودش را بشناسد و مساله ولایت علی را و تشیع پاکی را که این ملت در دست گرفته و نقش اسلام منحصر در آنست را نتوانست ایفا کند تا موفعی شد که خدا خواست و سید جمال الدین اسدآبادی. به تعبیر مرحوم دکتر شریعتی سید یک لایقانی از گوشه مدرسه‌ای بلند شد و خدا چه استعدادی به او داده بود که به داد اسلام رسید، او با همکاری مرحوم شیخ محمد عبده صدای رسای اسلام را بلند کردند، و عرض کردم این دو شخصیت استعدادی داشتند که از سرمایه دیگران بهره‌برداری کردند و صدای اسلام را بلند کردند و آن مجله را چاپ کردند که به هر جا می رفت یکی دو شماره که منتشر می شد دولت‌ها جلویش را می گرفتند. بعد از مرحوم سید جمال الدین و شیخ محمد عبده کسی پیدا نشد، مگر دکتر محمد اقبال که او صدو چند میلیون مسلمان خواجیده بسیار هندوستان را با فلسفای که آورد بیدار کرد و نقش اسلام را به یک صورت علمی منطقی و منظمی به دنیا نشان داد و به یاد دارم که خواندم اقبال بعد از آنکه امتیازات اسلام را در ک کرد، از اروپا برگشت، برخلاف آن همه فضلا و تحصیل کرده‌هایی که از شرق به اروپا رفتند و بازگشتند و همه مغفد غرب شدند، این تنها کسی بود که خدا به او استعدادی داده بود که تمام مفاسد غرب را آن روز فهمید. ۶۰، ۷۰ سال پیش نغمه بلند کرد که آسبایی‌ها، مسلمانها شما کجا می روید؛ بیا که ساز فرنگ از نوا در افتاده درون سینه او نغمه نیست، فریاد است





و به اروپائیانها می گفت مگر دنیا مغازه است که بشر را بصورت کالائی گرفتارند و به یک معنا توپ فوتبال، یکی می دهد به او، یکی می دهد به این- وی که تار و پود تمدن اروپا را از نزد یک فهمیده بود، باطل بودن این تمدن را هم اعلام کرد. و آنوقت آقای تقی زاده شاهها ایرانی باید روحاً، جسماً، باطناً و ظاهراً قرنگی ماب شود، آدم تحصیلگرده فاضلی مثل تقی زاده رفته بود فرنگ و مسحور فرنگ شده بود.

من در دوران جوانی پیام شرقی را در علیگره خواندم، مرا به حال آورد. من جوان ۲۵-۲۶ ساله ام بودم و حرفهای آقای تقی زاده هم در من بی تأثیر نبود. بعد که نغمه های اقبال را شنیدم، دیدم که عجب! تقی زاده چی میگه و اقبال چی میگه! مسحور اقبال شدم. اون گفت که من نه بخاطر اینکه پدر و مادرم مسلمان بودند، مسلمان شدم، بلکه این

اسلامی است که من خودم کشف کردم و این اسلام نجات دهنده بشریت است.

هر که عشق مصطفی سامان اوست بحر و بر در گوشه دامان اوست تا این اندازه بعرض رسول اکرم عشق می ورزید. بعد آن فلسفه خودی را آورد و پیش نیکلسن استاد خاورشناس معروف آنروز فرستاد و او بکه خورد و گفت این چیه آورده؟

«خودی» او را جمع بمذات بشر صحت می کند. من در جایی خواندم که دوباره از اقبال توضیحاتی خواست و فهمید که عجب نابغه ای است و مکتب فکری تازه ای برای بشر باز کرده و این مکتب را به آمریکا رسانده. نوشتنهای که ۳۰، ۴۰ سال پیش خواندم و تاریخ را از آن یاد گرفتیم، می گفت اقبال در آمریکا زودتر شناخته شده تا در خود شرق، حالا چنین شخصیتی باید بیاید و مسلمانها را که در قید استعمار از طرفی و در قید و بند آن آخوندهای بیچاره هندی و بدتر از همه همه روزه خوئیهای دوره قاجاریه که اسلام و مسلمانی را به انصورت در آورده بودند و فکر و گدائی و بدبختی سر و پهای مسلمانها را گرفته بود از طرف دیگر، بیدار بکند، و برای اینها ملبی و حیثیتی روشن بکند و کار بجائی برسد که پاکستانی ایجاد بکند. آقا! این حکایت پنج شاهی و صابر... نیست، و این را با هیچکس نمی شود مقایسه کرد.

ولی دکتر شریعتی کسی است که بعد از اقبال آمده و از خرمن فیض اقبال بهره ها برده، اینکه پدر و مادرش در تربیت او خیلی مؤثر بودند. و در آن شکی نیست، در حالی که اقبال چنین پدر و مادری نداشت، ولی استعداد شریعتی، که خودش را گم نکرد و از غرب برگشت و نغمه اسلام راستین را در ایران رواج داد، مسلم الهام شده از مکتب اقبال بود

و بهر حال مقام کوچکی ندارد.

در جشن صدمین سال بود که من هم جزء اقبال شناسها دعوت شدم. هفتاد هشتاد نفر از سی کشور جهان برای یک هفته در لاهور دعوت شدند و مگر بیاناتی که راجع به اقبال کردند تمام شد؟! این شخصیت، شخصیت جهانی شده و در رساله ای که دارم و چاپ خواهد شد و در اینجا از تحقیقات دیگران هم استفاده کرده ام، مسأله ماهیت و اهمیت فلسفه اقبال را شاید توانسته باشم بزبان فارسی در آورده باشم. ما هم که در مورد درک رموز فلسفه اقبال خیلی کوچکی، ولی در حد معتدل فهمی که داریم، خواهیم فهمید که او کی بود و چی بود، این شخصیت فوق العاده ای دارد و مرحوم شریعتی از برجسته ترین کسانی است که مقام اقبال را درک کرده و راه او را رفت و ثمرات حیاتی او هم که کم نیست.



س: بنظر جنابعالی آیا تاز بازگشت به خویشن شریعتی با توفیق فلسفه خودی اقبال و نهضت سلفیه سید جمال قمی نقشه یکی است؟

ج: نهضت سلفیه سید جمال تسعیر صحیحی است، عرض کردم که خلاصه مفاهیم حیاتی اسلام را مرحوم جمال الدین با درک روش سلف به دنیا اسلام کرده، با همکاری شیخ محمد عبده، اسلام خوابیده را زهوار در رفته را به منطق حیاتی بشر معرفی کرد و رفت، ولی اقبال مستر یک فلسفه ای است و این ابتکار را نمی شود که از افاضات مرحوم سید جمال الدین و شیخ محمد عبده به حساب آورد، شخصیتی استثنائی و جهانی است که هنوز در مورد مفاهیم فلسفه او بحثها می کنند و مطالعاتی لازم است و فلسفه خودی او اختصاص به او دارد و مسأله بازگشت به خویشن مرحوم دکتر شریعتی گوشه ای است از فرار از تمدن غرب که شرقی ها این همه مفاهیم عالی انسانی و اسلامی را گذاشتند و مسحور غرب شده اند و از خود

بیگانه شده اند. بازگشت به خود، یعنی از نو مسلمان شدن، از نو منطبق عملی را بسازن، اینهم به تعبیر خودش تشیع علوی را نه تشیع صفوی را، این تفاوتش اینجاست. س: در جریان هستید که شریعتی دارای روح مضطربی بود و این اضطراب در واقع ریشه در دردهای وجودی داشت که بر پیکرش ریخته شده بود، این دردهای وجودی، او را به تنهایی، به جدائی، به غربت، به بی کسی و به بی لوسی کشانده بود، بفرمائید که عرفان را در اندیشه و شخصیت شریعتی چگونه می بینید؟

ج: عرض شود که خود بنده نمی توانم ادعا بکنم که از عرفان سهمی دارم، بنده نمی توانم بیشتر از یک ذره و دو ذره ادعا بکنم که به من داده شده. در این مرحله سرمایه ضعیفی دارم و خلاصه اینکه عرفان، شناخت است و سر از گریبان شناخت در می آورد، شناخت خود بنده از معانی ظریف و لطیف قرآنی گاهی به جدی است که مرا اشباع می کند و گاهی هم نمی فهمم و نمی دانم، اما مسأله عرفان هم چیزی نیست که قابل اکتساب باشد، قابل تقلید باشد و بشر بوسیله ترازو بسنجد که من به عرفان چقدر نزدیکم و شما چقدر نزدیکید. البته می شود روی هم رفته گفت: هر که درمناظر است عرفانش هم در یک سطح بالاتری است، برای اینکه عرفان است که درد و مشقت برای انسان می آورد، موضوع و احوال اجتماع او ناراحت می کند و خرافات و بلاهاتی که در اجتماع می بیند، او را به زحمت می اندازد، در برابر شناخت او، این مسأله ای است که در اشخاص متفاوت است ولی اگر در او حد اعلا عرفان نباشد، اینقدر دردمند هم نمی شد.

س: استاد با تشکر از مطالبی که در مورد دکتر شریعتی فرمودید، اگر پیامی برای نسل جوان تشنه اندیشه ناب اسلامی دارید بفرمائید؟

ج: باید یک آهی کشید که تا قیامت این آه ادامه پیدا کند. درد اینست که تاریخ اسلام را که می خوانیم، می فهمیم که رسول اکرم فرمود. اگر حدیث درست باشد ما او دی نیی بمثل ما او دیت، هیچ بیغمیری به قدر من اذیت نشده، خوب، آنوقت ما آمدیم و می گوئیم ما پیرو این مردیم، و این مرد، که ۲۳ سال به خود انهمه زجر و مشقت داد، خدا به او اعتراض می کند، محمد اینقدر جوش نزن. این چه بشری است که خدا به او اعتراض می کند، که همانرا به تو می گوئیم، پس است، خودت را رنج مده، حال ما آمدیم و می گوئیم ما پیرو او هستیم؟! این سرشکستگی برای اوست، ما او را در دنیا بدنام می کنیم، خدا به درجانات

سید جمال‌الدین بیگزاید، در دوره‌های تأسیس مدرسه شرطیه مرحوم نراقی به ما می‌گفت که جمال‌الدین گفت بهترین خدمتی که مسلمانها می‌توانند به اسلام بکنند، این است که بگویند ما مسلمان نیستیم، تا سنده به دست دنیا ندهند که اسلام چیز بدی است. ما مسلمانها چنین مسلمانهایی از کنار درآمدم. آن سنی شد، این شیعه شد، آنها که هیچی. اگر نتوانیم جواب خدا را بدهیم، جواب خلق خدا را در این دنیا بدهیم، چه مسلمانی هستیم؟!

ما ادعا می‌کنیم که پیرو چنین شخصیتی هستیم. خدا دکتر محمد اقبال و در مرحله دوم دکتر شریعتی را رسانده که این دو شخصیت نه تنها مشکلات عصر جدید، بلکه مشکلات فکری نسل بعدی را هم حل کرده‌اند، و می‌شود گفت که من جز یک مقدار اشکالی که به روش دکتر شریعتی دارم، که آن هم از هیجانات حق طلبانه او ناشی بود، اشکال دیگری ندارم. در مملکت ما تشیع به مرحله‌ای رسیده که علامه طباطبائی اعلی‌الله مقامه می‌خواهد دورهٔ بحار مجلسی را تنفیح کند، می‌گویند: نه، باید همین باشد که هست. حالا نسل جدید بیچاره مانده در بند چکار کند؟ نسل جدید مثل خود بنده در آن زمان است که اگر سفر هندوستان در فلان تاریخ بود، بنده هم یکی از آن غریب‌زده‌ها بودم که به لطف خدا منطق و درک و ادراک تعلیمات اقبال سارا نجات داد. که این سرمایه‌ای که از اسلام مانده، یعنی قرآنی که انا نزلنا الذکر فهل من مدکر، یعنی سهل و آسان کرده، شصت سال پیش در دانشگاه علیگره دیدم که می‌گویند: فرمانفرمای هندوستان، که به جنگ اسلام آمد، خطابه‌ای آنجا خوانده و به شاگردها می‌گوید: شما بازمانده نسلی هستید که پدران شما در کمتر از یک قرن با منطق اسلام یک دست زیر اسپانیا زده‌اند و یک دست زیر دهلی، شرق و غرب دنیا را در کمتر از یک قرن تسخیر کردند. این حرفی است که دشمن می‌زند، اسلامی که با آنهمه جانفشانی‌ها و جانفدا کردن‌ها، آن میراث بزرگ انسانیت را باقی گذاشت و ما وارث و نمایندهٔ آن میراث هستیم و همانطور که خود پیغمبر گفت ما جز قرآن چیزی نداریم. ولی این قرآن را ما چکار کردیم؟ یک نویسنده بسیار عمیق عرب در ۵۰ سال پیش در مجلهٔ العرفان بیروت می‌نویسد: الهام از آنجا گرفتیم: پیغمبری آمد، ۲۳ سال رنج و مشقت کشید و گفت: لا اسئلكم علیها حراً و ثابت هم کرد که چیزی نمی‌خواهد و رفت، این همه مشقتی که هیچ بشری در تاریخ تحمل نکرد، او تحمل کرد و بر کسی منتی هم نگذاشت و لب به شکایت هم نگشود مگر در کجا که بیان حال پیغمبر

در روز قیامت است که: زبان قوم انخدوا هذا القرآن مهجوراً. خدا از این شکایت دیگر نمی‌توانم خودداری کنم که طایفهٔ خود من، پیروان خود من، قرآن را مهجور انداخته‌اند. ما اینکار را کردیم. جمال‌الدین چکار کرد؟ اقبال چکار کرد؟ قرآن را گرفتند و گفتند. این قرآنی است که، به گفتهٔ مرد منکر و مخالف اسلام، پدران شما در کمتر از یک قرن بوسیلهٔ آن یکدست زیرا اسپانیا گذاشتند و یکدست زیر هندوستان. ما با این قرآن چه کردیم؟ سرقبها آوردیم و در محافل روضه، الرحمن بخوانیم و صلوات. جمال‌الدین چکار کرد؟ او که دنیای اسلام را بیدار کرد، مگر جز با منطق قرآن بود؟ گفت ما یک چنین کتاب قرآنی داریم: ان جعل الله للكافرين على المسلمين سبيلاً، مسلمان زیر بار کفر و ذلت مسیحی‌ها برود؟ گفت دو معنا است که



در دنیا مثل آب و آتش است: اسلام و ذلت. مسلمان و ذلیل؟ مسلمان و توسری خوردن؟ این اسلام را ساخت و بوسیلهٔ اسلام ندائی در داد که حالا هم هست، حالا تازه ما از سفرهٔ اکرام او داریم نان می‌خوریم. یا اقبال یا دکتر شریعتی در یک سطح بالا و بنده و امثال بنده در یک سطح نازلی از خرمن افاضات آنها جان در آوردیم. یک فرنگی را جمع به ابوریحان بیرونی و حمله سلطان محمود غزنوی به هندوستان، می‌گوید: اسلام به وسیلهٔ محمود با یک دست شمشیر و با یک دست قرآن به هندوستان رفت. خودمان هم انتظار داریم، قرآن بود که دنیا را عوض کرد، دنیا قبل از قرآن چه داشت و حالا چه دارد؟ به گفتهٔ مرحوم اقبال - در یکی از فصول کتاب احیای فکر دینی که من ترجمه کرده‌ام - بالاخره غرب مجبور شد قبول کند هر چه دارد از اسلام دارد، مجبور شدند اعتراف کنند معارف بشری و علوم بشری هر چه هست زائیده مکتب اسلام است. حالا ما با علم مخالفت کردیم! در قرآن این آیه

هست که: انما یخشی الله من عباده العالماء. مقدمه و موخراتش را بخوانیم، می‌بینیم الا و بالله بر علوم طبیعی تاکید می‌کند بعد قرآن می‌گوید انما یخشی الله من عباده العلماء، اصلاً قال نبی و قال رسول ندارد. اینکه روح پاکی داشته باشد در لا براتوار می‌فهمد چه خبر است. علوم تجربی به انسان می‌فهماند که من وشما وقتی این پرتقال را برمی‌داریم و نگاه می‌کنیم، پوست آن جوروی است و مغز پرتقال اینجوری است، این پیچ و خمهایش را دو دقیقه نگاه می‌کنی و می‌گوئی این چیست؟ این همه اختلافی که در تمام جنوهای خلقت است هر کدام خیره کننده است، این آدمی که در عمق طبیعت فرو می‌رود، می‌فهمد چه خبر است، همه، و اگر عالم علوم طبیعی شعوری داشته باشد، می‌فهمد که این آیه ناظر بر طبیعت است: «بخشی الله من عباده العلماء».

علوم را منحصر کردند در مقولات. نه آقا جان منقول و معقول هر چه هست مال اسلام است: اطلبوا العلم ولو بالین. نسل جدید در مهلکه و مخصصای گیر کرده که خدا کند این مشکلات برطرف شود.

س: بنابر این پیام شما به نسل جدید این است که به قرآن بیشتر بازگشت کنند؟
ج: والسلام، والسلام، از حضرت علی دیگر قرآن شناس تر کجاست؟ پیغمبر فرمود: انا ادیب ربی و علی ادیبی. من تربیت شده خدا هستم و علی تربیت شده من است. حضرت علی می‌گوید: ذالک القرآن لا یستنطق فاستنطقوه و لن یستنطق فانا اخبرکم عنه مردم! این است قرآن، خودش حرف نمی‌زند، او را به حرف بیاورید، حرف از آن بکشید. هیچوقت او حرف نخواهد زد، ولی من به شما خبر می‌دهم چیه؟ فیه حدیث الماضي: همه چیز از گذشته در آن است و «علم ما یكون» و آنچه که باشد و خواهد بود در قرآن است. اگر قرآن این است، پس برای سر قبر مردم و برای صلوات و برای ثواب و قرآن سر گذاشتن‌ها نیست، البته به موقعش بله، نه برای همیشه.

حضرت امام جعفر صادق فرمود: شما قانع نشوید به اینکه از قرآن چیزی می‌فهمید، قرآن کتابی است که در هر دورهای تحلیات خودش را به اقتضای درک و فهم مردم خواهد داد، مثل اینکه در حقالوداع فرمود که:

نظراً له امره سمع مقالتی فوعاها و بلغها لی من لم یبلغ، خدا رسیده کند کسی که حرف مرا بشنود، ضبط کند، فرا گیرد و به دیگران برساند، و فرمود: رب حامل فقه لیس هو بقیه و یبلغه لی من هوا فقه، چه بسا مردان دانشمندی هستند که در حکم مأمور هستند، مطالبی را می‌رسانند، خودشان هم نمی‌دانند



که چه چیزی به کسانی که از خودشان دانشمندترند، می‌رسانند، آنوقت آنها می‌فهمند چه خبر است. بیان حضرت صادق این است، در هر تاریخی قرآن الهام بخش متفکرین آن دوره است. چه بسا کسی که قرآن را تنها کتاب هدایت بداند و دنبال آن برود، معانی بی از آن در بیابرد که جانی دیگر هم نباشد.

س: در پایان از شما عذر می‌خواهیم که خستمان کردیم.

ج: نه! من زنده شدم! خدا می‌داند که هر وقت کسی را می‌بینم که هدف اصلی خود را در او می‌بینم، جوان می‌شوم. و امروز نمی‌دانید، قابل بیان نیست، که از این برخورد شما چقدر نیرو گرفتم.

در خاتمه لازم است بگویم: آقای دکتر شریعتی به حق یک ستاره درخشان است برای اجتماع اسلام و ایران، آنجا که بشود از ایشان انتقاد کرد، عرض می‌کنم: معصوم نیست، و نمی‌تواند از اشتباه معصوم باشد. اشتباه عملی هم داشته است، اشتباه ذهنی هم ممکن است داشته باشد، چه کسی است که اشتباه نداشته است؟ ما بی‌انصافیم - واقعاً بی‌انصافیم -، زیرا خود ما اعلام می‌کنیم که معصوم چهارده تا است ولی از همه هم عصمت می‌خواهیم! این خیالی حرف است!

نقل از کتاب: یادواره نهمین سالگرد شهادت دکتر شریعتی

اسلام تجدید حیات یافته



عبدالعزیز ساشعدینا، استاد فعلی مطالعات اسلامی دانشگاه ورجینیا، قبلاً در دانشگاه هلیگره هندوستان و دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد به تحصیل پرداخته است. دوران تحصیل او در دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد با دوران تدریس دکتر علی شریعتی در این دانشکده همزمان بود. بدین ترتیب ساشعدینا یکی از دانشجویان شریعتی است و چنانکه خود می‌گوید کلاسهای درس دکتر شریعتی تأثیر زیادی بر وی او گذاشته است. او در دوران دانشجویی خود، و بنا موافقت معلم شهید، کتاب سیمای محمد را به زبان انگلیسی ترجمه کرد.

بدین ترتیب ساشعدینا از معدود کسانی است که شریعتی را حضوراً درک کرده است.

آنچه در صفحات بعد می‌آید، مقالهای است که از وی پیرامون اندیشه‌های شریعتی در کتاب: «صداهاى اسلام تجديد حیات یافته» به چاپ رسیده است. در گناه مذکور، که در ۱۹۸۳ توسط دانشگاه آکسفورد منتشر شده، اندیشه‌های پیشگام رستاخیز اسلامی (امام خمینی، دکتر شریعتی، سید قطب، اقبال لاهوری، ابوالاعلی مودودی) مورد بررسی قرار گرفته است.

شریعتی از مخاطبان و مستمعان خود دعوت می‌کرد تا این مسأله را در نظر بگیرند که قرآن انسان را خلیفه خداوند در روی زمین، می‌داند و معتقد است که برتری او نماینده خداوند در جهان بودن بستگی دارد ویژگی ذاتی این ویژگی خدایی، دویعد

بودن انسان است. در داستان خلقت در قرآن این مسأله مورد تأیید قرار گرفته است. براساس آن خداوند انسان را از گل آفرید و سپس با دمیدن روح خود در گل، انسان را خلق کرد.^۲ شریعتی این مسأله را یک داستان سمبولیک دانسته و هدف خلقت انسان و ضرورت مذهب در جامعه انسانی را تشریح می‌کند. دوبعدی بودن انسان موضوع بحث متفکران سیاسی مسلمان و نیز الهیات‌دانانی قرار گرفت که با ضرورت تعیین امام برای تأمین رفاه مذهبی و دنیایی انسان در تمامی عصرها، مخالفت می‌ورزیدند. از نظر شریعتی موضوع مذکور حقایق عمیقی در رابطه با هدف انسان در روی زمین دربر داشت. در این رابطه، او از محمد اقبال (۱۹۳۸) پیروی می‌کرد که آثار فارسی او، بسویژه موضوع مورد علاقه خود در رابطه با خلیفه‌اللهی انسان را، مورد مطالعه و وسیع قرار داده بود. شریعتی، برخلاف اقبال خود یک شاعر نبود. اما، پشتوانه نیرومندی در ادبیات فارسی داشت، و بدون این پشتوانه غیرممکن بود که بتواند با مستعنائش از نظر فرهنگی ارتباط برقرار کند.

شریعتی معتقد است که مفهوم اسلامی انسان براساس یک تعبیر سمبولیک از زبان مذهبی استوار بود. دو دلیل اساسی برای این موضوع وجود دارد: اول اینکه زبان مذهبی برای انواع مختلف انسانها بیان شده است، و دوم اینکه برای مدت زمان محدودی طرح نگردیده است. در هر مذهب مفاهیمی وجود دارد که معانی اصلی آنها در زمان ظهورشان قابل درک نبود، و مفاهیم عمیق آنها تنها زمانی مشخص شد که نسلهای بعدی بشریت از نظر فکر و بینش پیشرفت کرده بودند. شریعتی شدیداً اعتقاد داشت که مذهب باید به زبان مثال و سمبول بیان گردد تا ذهن انسان را در همه زمانها بخود مشغول دارد، و مذهبی که اندیشه‌های خود را بصورت آشکار و صریح بیان می‌داشت، در عصرهای بعدی کهنه می‌شد و از تازگی می‌افتاد. زبان سمبولیک مذهبی، اندیشه‌های عمیق را به شکل تمثیل‌های دارای معانی و مفاهیم درونی بیان می‌کند. به نحوی که انسان بتواند به تناسب عمق تفکر و تجربه خود در قلمرو معنی، به کشف آنها بپردازد. قرآن برای رساندن پیام خود زبان سمبولیک بکار می‌برد، و شریعتی معتقد بود که مسلمان دوران معاصر باید سعی کنند معنی باطنی و درونی داستانها و موضوعاتی نظیر خلقت انسان را کشف نمایند. این آگاهی، درک آنها از نقش خودشان در جامعه را افزایش داده، و قادرشان می‌سازد مسئولیت‌امانتی را که در زمان خلقت خود پذیرفتند، بدوش بگیرند.

فضیلت و برتری انسان دوبعدی در اسلام

از این حقیقت ناشی می‌شود. که خداوند به هنگام تکمیل خلقت خود، «امانت» را به آسمانها و زمین و کوهها محول کرد، اما آنها از زیر بار آن شانه خالی کردند، و تنها انسان حاضر شد آنرا بپذیرد. «و انه كان ظلوماً جھولاً»^۳. برطبق تفاسیر مهم قرآن، منظور از امانت حاکمیت الهی (الولاية الهیة) است، که خداوند آنرا به مخلوقاتش پیشنهاد کرد. تنها انسان است که توانایی قبول حاکمیت الهی را دارد، زیرا تنها او قدرت دارد به کمال برسد و محیط خود را کمال دهد. علاوه بر این، تنها اوست که از تحمل بار امانت نمی‌ترسد، بار امانتی که از دیدگاه شریعتی باید بعنوان «اراده آزاد» تعبیر شده و نتایج «ظالم» و «جاهل» بودن را نپذیرد، زیرا تنها اوست که می‌تواند صفات متضاد آنها یعنی «عادل» و «دانا» بودن را کسب کند. در حقیقت «ظلم» و «جهل» هر دو در وهله اول، اصلاح‌کننده مسئولیت او در پذیرش حاکمیت الهی بشمار می‌روند. در واقع از طریق پذیرش این امانت است که انسان مسئولیت عمل خود و نیز برتری بر تمامی دیگر مخلوقات جهان را بمعهد می‌گیرد.

خدا با دمیدن روح خود در انسان و پیشنهاد امانت به او، رابطه ویژه‌ای با وی برقرار می‌کند که در قلمرو عالی‌ترین مفهوم وحدانیت خداوند (توحید) در انسان، متجلی می‌گردد. اصل اساسی اسلام تأکید بر توحید است. شریعتی در توضیح مفیده خود مبنی بر اینکه ایرانیان باید به آموختن تاریخ اسلام بپردازند، تأکید می‌کند که بدون درک توحید، درک روحیه اسلامی ایران غیرممکن خواهد بود. بر طبق تعالیم شریعتی، اصل توحید در اسلام در مقایسه با سنت‌های قبلی توحیدی، منحصر بفرق است. شاهد این مدعا اصل جامعه‌شناسانه مربوط به «درجه معنی» است. برای مثال کلمات «انقلاب» و «آزادی» همان معنی لغوی قبل و بعد از انقلاب فرانسه را دارند، اما درجه معنی آنها مسلماً بعد از انقلاب تغییر یافته است. به همین ترتیب، هنگامی که انسان از توحید در اسلام سخن می‌گوید، اندیشه جدیدی را اعلام نمی‌کند که توسط اسلام مطرح شده بلکه توحید اندیشه‌ای است که درجه معنی جدیدی بخود گرفته، و معیار، نفوذ و دایره مفهومی وسیعتری را تجسم می‌کند. شریعتی می‌گوید که توحید صرفاً اصلی در کنار دیگر اصول اسلام، نظیر عقیده به نبوت و روز قیامت نیست، بلکه، اساس تمامی اصول دیگر است. بدین ترتیب توحید در اسلام مفهوم بی سابقه‌ای پیدا می‌کند و حساس‌ترین عقیده اسلامی می‌شود که تمامی رفتارهای فردی و اجتماعی در رابطه با تعیین صداقت و تعهد به مذهب، براساس آن استوار می‌گردد. به

عبارت دیگر، توحید اساس زندگی فردی و جمعی یک مسلمان است. تمامی فعالیتها و روابط انسان، چه سیاسی، اقتصادی، ادبی یا هنری، باید براساس توحید استوار باشد. توحید برای انسان جهت یکسانی مشخص می‌کند و روح واحدی برای طرفدارانش تضمین می‌نماید.^۴

بدین ترتیب، شریعتی می‌گوید هنگامی که وحدانیت خدا را بطور جدی طرح می‌کند، منظورش در گسار شدن در یک بحث خداشناسی یا فلسفی پیرامون آن نیست، بلکه به عبارت صحیح‌تر، تلاشی است برای درک روح تاریخ و احساسات موجود مربوط به این مسأله در هر عصری بدون در نظر



گرفتن این جنبه ذهنی در بررسی تاریخی یک جامعه حوادث بصورت روزشمار خواهند بود. تمام جامع تاریخی و ابتدایی آمیخته با عقیده به یک موجود یا موجودات خدایی است، و به آسانی می‌توان فرض کرد که وجدان فردی و اجتماعی هر دو، به اندیشه خداوند آفته است. در تاریخ اسلامی، توحید نه تنها به انسان اطمینان، احساس امنیت و آرامش درونی می‌بخشد، بلکه او را برای رفاه خود و جامعه‌اش مسئول بار می‌آورد، و به وجود او معنی و جهت می‌دهد. به عبارت دیگر، توحید تجسم تمامی جلوه‌های ایمان مذهبی در زندگی معنوی و مادی بشر است. از دیدگاه شریعتی، علت هرفساد، انحراف و رفتار غیر اخلاقی در انسان و جامعه او از سه عنصر در وجود انسان، یعنی: جهل، ترس و طمع ناشی می‌گردد. توحید تمامی این سه

عنصر را از عمق روح شخصی که آنرا (توحید) پذیرفته می‌زداید. «جهل» در اینجا متضاد کلمه «دانش» یا «علم» نیست. بلکه بعنوان متضاد کلمه «عقل» یا «بینایی» آنچنانکه در قرآن آمده، بکار رفته است. در قرآن «عقل» بر «درک صحیح» و «فهم حقیقت» دلالت می‌کند، «عقل» قدرت محرکی است که انسان را به جانب کمال اخلاقی تشویق می‌کند، و از کردارهای زشتی که به انحطاط اخلاقی منجر می‌شود. باز می‌دارد. عقل یک قدرت آگاه است که نمی‌توان آنرا در علم، که ضرورتاً غیر اخلاقی است، پیدا کرد. از این رو، انسانی همانند پیامبر که نظم اجتماعی خود را بر اساس توحید بنا می‌کند، و بدین ترتیب یک نظام توحیدی ایجاد می‌نماید، در واقع بر اساس «عقل» دست به ایجاد و بنای آن می‌زند. این «عقل» است که او را به مصالح اخلاقی بزرگ جهان تبدیل می‌کند، و دقیقاً همین تحول اخلاقی و معنوی ایجاد شده توسط او در جامعه است، که از وی یک معلم و اصلاح طلب بزرگ می‌سازد. دانشمندی که دانش خود را در راه ساختن یک بوم بکار می‌گیرد، یا تاریخ‌دان و جامعه‌شناسی که تحقیق خود را در راه توجیه رفتار غیر عادلانه و ظالمانه قدرتمندان تحریف می‌کند و به گمراه کردن مردم عادی دست می‌ریزد، نمی‌تواند شخصی فایده‌مند شود که از «نور» دانش، این هدیه خداوندی، برخوردار می‌گردد. «دانش» و «عقل» به معنی کمال انسان است و نه سقوط و نابودی او. بدین ترتیب «جهل» بر تمام دانشهایی دلالت می‌کند که شرارت و فساد را در میان بشریت رواج می‌دهد، شریعتی نتیجه می‌گیرد، که بنابراین باید با خاطرات

داشت که توحید کمال دهنده آگاهی اخلاقی در انسان است. توحید به انسان قدرت پنهان «عقل» را که پرورش دهنده و کمال بخشنده اوست، اعطا می‌کند. علاوه، توحید جهان بینی خاصی برای او بوجود می‌آورد که بوسیله آن در برابر محیط خود دست به عکس العمل عقلایی می‌زند، و در راه ایجاد یک نظام اجتماعی عادلانه، در او مسئولیت لازم را ایجاد می‌نماید. موجودیت و رفتار انسان در جامعه تابع کیفیت تفکر و عقیده او است. ملاک‌های اخلاقی و انسانی، ارزشهای گوناگون متعلق به اشیاء مختلف، با اهداف زندگی و رسیدن به آنها، همگی به جهان بینی ناشی از عقیده و تعهد مذهبی یک فرد بستگی دارد. معنی، ارزش و هدف داشتن هستی، و بی نتیجه و بیهوده نبودن زندگی انسانی، پایه یک جهان بینی، روشن، مثبت و گسترده و اساسی قطعی حیات اجتماعی و اخلاقی فرد و، در نتیجه، نابود کننده «جهل» است.

در رابطه با «ترس» و «طمع» در انسان، توحید، فرد و افراداً مؤمن به یکتایی خداوند را از انجام هرگونه عمل شرم‌آور و بیست که ناشی از احساس خطر و زیان باشد، باز می‌دارد. یک فرد موحد از این مسائل و عناصر نمی‌ترسد و تنها خدا را منبع خفتر یا ترس می‌داند، خدایی که قادر متعال است، واراده مطلق جهان از آن اوست. بدین ترتیب، موحد از مرگ، فقر و محرومیت‌های مختلف نمی‌ترسد. شریعتی می‌گوید که تمام نارسایی‌ها و بیماری‌های جامعه ناشی از فقدان ایمان به خداوند است، و همین فقدان ایمان یک شخصیت معشوش برای او بهار مسغان می‌آورد. انسان بدون ایمان، مشغول عوامل متعددی می‌شود که در او ناامنی و ترس ایجاد کرده و در نتیجه این مشغولیت‌ها، او هرگز خودش نیست. رنگ و جلای خود را ندارد، و نمی‌توان گفت که به رنگ است. دائماً به «دیگران» علاقه‌مند است، و همین باعث «از خود بیگانگی» او می‌شود. از خود بیگانگی، یعنی اینکه «خود» او، شخصیت یا اصلیت او، دیگر وجود ندارد. «ترس» و «طمع»، باعث شده تا تمامی عوامل دیگر از بین رفته و او دچار از خود بیگانگی شود. بجای اینکه یک موجود واقعی باشد، یک موجود مصلحتی است. در این رابطه است که باید به بررسی دیسکتوری پرداخت. دیسکتوری نفرت‌انگیز است. زیرا بجز شخصیت و شخص دیسکتوری، تمامی شخصیت‌های دیگر در شخص و شخصیت او فنا می‌شوند. در نتیجه، جامعه‌ای با یک میلیون فرد مصلحتی می‌ماند با یک وجود حقیقی و یک شخصیت واحد. یک چنین جامعه‌ای است که دچار فقر و فرومایگی می‌شود.^۶

اما، توحید اجازه نمی‌دهد این بیماری اجتماعی بوقوع بپیوندد، زیرا روزانه حداقل پنج بار انسان ملزم است در برابر خداوند نماز و اعلام کند که «پاک نعبود و ایماک



تستین». این جوهر توحید است که انسان باید با صداقت کامل به آن شاکید و ورزد، و همین جوهر است که می‌تواند تمامی ترس‌ها و طمع‌هایی را که در روح او وجود دارد، بر طرف کند. انسان با تکیه بر توحید و قبول آن، آزاد، امن و ترس می‌شود و از طمع رها می‌گردد. قادر می‌شود تا در همه زمانها و همه مکانها، بر شخصیت خود متکی باشد. هنگامی که این افراد به‌گردد هم می‌آیند تا جامعه‌ای تشکیل دهند، آن جامعه انعکاس شخصیت توحیدی، یعنی انسان مستقل و بدون ترس خواهد بود.

بر طبق نظر شریعتی، اسلام پیام خود را بر اساس توحید بنا نهاده و از مردم می‌خواهد تا یگانگی خداوند را بپذیرند، تا رستگار شوند. اندیشه نجات یافتن تنها به بحث رستگار شدن مربوط نمی‌شود، بلکه وعده نجات انسان از تمامی انواع محدودیت‌ها و فشارها، در هر دو جهان دنیا و آخرت است. به این منظور، علاوه بر لزوم پذیرش توحید از سوی انسان، خداوند «اسماء» را به او می‌آموزد، یعنی قوه تمیز عقلی به او اعطاء کرده و قادرش می‌سازد تا به دریافت و درک حقایق علمی جهان بپردازد، و نیز از طریق مشاهده تجربی مسئولیت خود در قبال همه‌وعاش را به منظور «فلاح»، درک نماید. رابطه و همبستگی خاص میان انسان و خدا مسئولیت فردی و نیز اجتماعی انسان را بعنوان خلیفه‌الله در جهت ایجاد یک زندگی جدید، نظم اجتماعی عادلانه- نظام توحیدی مورد نظر توحید نشان می‌دهد انسان دوبعدی...

دوبعدی، انعکاس واقعی دعوی وحی اسلامی است که آشکارا مستلزم خلق یک نظم اجتماعی ایده‌آل بعنوان نتیجه ضروری بعد شخصی مسئولیت انسانی می‌باشد. شریعت معتقد بود که تنها اسلام، یعنی دوبعدی دارای جهت‌گیری دوجانبی، می‌تواند انسان را به انجام مسئولیت عالیش قادر سازد.^۷ اما انسان به نمونه‌ای نیازمند است که برای انجام مسئولیت خود از آن پیروی کند و این نمونه بوسیله محمد پیامبر و بنیانگذار اسلام فراهم گردیده است. این نمونه نیز دوبعدی است و برای پیام دادن به همه بشریت ارسال شده است. وظیفه پیامبر این است که به انسانها مکتب و راه حقیقت نشان دهد. به گفته شریعتی، هنگامی که محمد پیام الهی را ابلاغ کرده ساموریت‌ها را کامل شده، و بعد از آن نوبت انسانهاست تا از آن ارشاد بگیرند، و به مخالفت با آن برخیزند. در تحلیلهایی، این مردم هستند که مسئول انحطاط با پیشرفت خود می‌باشند، زیرا یکی اساسی‌ترین عوامل تعیین خط‌مشی جهان

بحساب می آیند. عوامل دیگر عبارتند از: شخصیت، رهبر، سنتی که دارای قوانین قطعی و پابرجاست، و عاری از تصادف.

مردم باید برای ارزیابی تاثیر (نیروهایی جدید در تمامی اشکال خودشان) بر جامعه اسلامی، دست به اجتهاد بزنند. هنگامی که نیروهای جدید اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی و سیاسی، در جامعه‌ای وجود داشته باشند، سرنوشت آن جامعه به پاسخ گفتن به منازعه‌طلبی‌ها و نیازهای جدید بطور خلاصه، بستگی دارد. اگر جامعه بتواند در مقابل این نیروهای جدید، از روی اعتماد به نفس و از طریق انطباق، جذب، رد یا دیگر انواع خلاقیت مثبت، که از توحید ریشه می‌گیرد، واکنش نشان دهد، آسودگی قادر است بعد جدیدی به اعمال درونی خود بدهد، و به ایده‌آلهایش مفهوم جدیدی ببخشد. اگر جامعه‌ای نتواند با واقعیات عصر حاضر بطور صحیح مقابله کند، تبدیل به فسیل خواهد شد. قانون پابرجای خداوند چنین می‌گوید که این حوامع فسیل شده برای مدت زیادی دوام نخواهند آورد؛ و ما ظلمت‌ها و لکن ظلمت‌ها را انفسهم.

بنابراین، شریعتی اجتهاد را ضرورتی مطلق قلمداد می‌کند که می‌تواند در راه تعبیر خلاقه و حی‌قرآنی برای مقابله با نیروهای جدید تاثیر گذارنده بر جامعه اسلامی، بکار آید. اگر بنگ جامعه اسلامی بخواهد در چارچوب اسلام پیشرفت کند، اجتهاد راه حل و پاسخ خلاصه مناسب را در فرار می‌دهد. بدین ترتیب، شریعتی خواستار احیاء مجدد اجتهاد و در پیش گرفتن پیروان دشوار، صریح، سیستماتیک و مرکبی از تفکر گردید، که به گفته او در میان اعمال کنندگان اجتهاد در ایران، دیده نمی‌شد.

بنابراین، اجتهاد یک پیرویه مداوم و یک اصل اساسی انقلاب دائمی در اسلام است. اجتهاد است که می‌تواند مجتهد را به شناخت تضاد میان تفسیر سنتی اسلام و خواسته‌های زندگی معاصر و اصلاح و تجدید نظر در نظریاتش برای رسیدن به نظریه‌های جدید، رهنمون سازد. از نظر شریعتی، یک مسلمان معمولی، هر چند به معنی واقعی کلمه مجتهد نباشد، می‌تواند خود تصمیم بگیرد و باید یک چنین کاری بکند، که از فکر چه کسی پیروی نماید. او باید از اندیشه‌ها و افکار تقلید کند، نه از اشخاص. تقلید، ممکن است باعث تنزل آگاهی انسان معمولی شود و او را به اثر کتاب گناه شرک، که خلاف توحید است، رهنمون سازد. بدین ترتیب شریعتی معتقد است کسی که به مجتهد صرفاً بعنوان یک انسان «دانائتر» یا «کم‌دانش‌تر» نگاه می‌کند و در نظر نمی‌گیرد که افکار او «عقلایی» است یا

«غیر عقلایی»، مرتکب گناه شرک می‌شود. یک چنین تقلید کورکورانه‌ای با ذرات توحید، که می‌گوید تنها باید به خداوند تکیه کرد، در تضاد می‌باشند. در جهان بینی توحیدی، انسان باید تنها خدا را ستایش کند، در مقابل او بعنوان تنها قاضی، پاسخگو باشد.^۱ اما، تقلید، یعنی پذیرش صرف یک مقام، آنقدر در جامعه اسلامی گسترش یافته، که اجتهاد، یعنی تفکر و تعبیر آزاد برای پاسخگویی به تحولات آینده، عملاً موجودیت خود را از دست داده است. تقلید در اصل برای افراد عاملی توجیه شده، و حتی عقیده بر این است که همین فرد عمامی قدرت تشخیص کافی برای اعمال اجتهاد در رابطه با گزینش نظریات مستطاد را دارد. اما، بعدها، اصل تقلید دامنگیر تقریباً تمامی اعضای جامعه اسلامی شد. با توجه به این موقعیت است که شریعتی همانند اقبال و دیگر اصلاح‌طلبان مسلمان، با احساس ضرورت بیشتر، از اصل اجتهاد به منظور رویارویی و مقابله با اوضاع و احوال جدید ناشی از مدرنیسم حمایت کرد.

اعضاء جامعه‌ای که براساس اصل توحید بنیان گذاشته شده، باید صرفاً به اراده خداوند تسلیم شوند. اراده او در هنجارهای حاکم بر جامعه، تجلی پیدا می‌کند. انسان باید از طریق پیروی از قوانین پایدار و علمی طبیعت، اراده خود را با اراده خداوند تطبیق دهد. برطبق نظر شریعتی، جامعه یک موجود (از گانیم) زنده است، و همانند تمام موجودات زنده، قوانین خاص خود را دارد. بنابراین، از یک نظر تغییر و تحول جامعه براساس این قوانین پایدار صورت می‌گیرد، و زندگی اجتماعی بر اساس آنها استوار است. اما، اسلام از تعیین قوانین پایدار موجود در یک جامعه انسانی، فراتر می‌رود. اسلام افرادی را که برای تشکیل این جامعه به گرد هم آمدند، بطور جدا و برابر، مسئول سرنوشت خود می‌داند. این بیان قرآنی که «خداوند در جامعه‌ای تحول ایجاد نمی‌کند، مگر خود مردم آن جامعه مستحول شوند» (ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیر و اما بانفسهم)، بر مسئولیت اجتماعی فردی و جمعی تاکید می‌کند. انسان مسئول است که هنجارهای جامعه را بشناسد و برای پیشرفت جامعه خود به

بهبود آن هنجارها اقدام ورزد. برای رسیدن به این منظور، باید هنجارهای حاکم بر جامعه را بشناسد. رهبران یک جامعه کسانی هستند که خود را با دانش به این هنجارها مجهز کرده‌اند، و از این جهت مسئولیت و آزادی بیشتری در ایجاد تغییر و تحول جامعه دارند. بنابراین، از نظر تاریخی پیامبران با توجه به دانش حقیقی‌شان از نظم الهی، معماران

بزرگ جامعه بحساب می‌آیند و در نتیجه می‌توانستند مردم را به ساختن یک جامعه ایده‌آل رهنمون سازند. ظهور محمد (ص) بعنوان یک پیامبر در عربستان در قرن هفتم (میلادی) یک هدف عمده در پی داشت و آن تبدیل ساخت قبیله‌ای از زمان جامعه عرب به یک امت - جامعه مذهبی، اجتماعی و سیاسی - اسلامی بود که سیر حرکت تاریخ را تغییر داد. تغییر و تحول اجتماعی مذکور توسط حضرت محمد، نتیجه منطقی ایمان او و درکش از هنجارهای الهی بود، که می‌گفت تمامی جامعه، و نه تنها افراد، باید رفتار عادلانه از خود نشان دهند، تسکین بر ضرورت در پیش گرفتن زندگی جدید از سوی جامعه اسلامی، نیاز مبرم به انجام مسئولیت اجتماعی امت را بدنیال آورد.

جامعه اسلامی همیشه نیازمند امامی است که از سوی مردم (ناس) شناخته شده باشد. بدنیال وفات محمد در ۶۳۲، نهاد رهبری اسلامی با حضور یک خلیفه/امام، که حداقل از نظر تئوریک بوسیله مردم برسمت شناخته می‌شد، ادامه یافت. در تشیع امامت ادامه نبوت بحساب می‌آید و بدین خاطر امام باید از سوی خود پیامبر به رهبری منصوب می‌شد. در نتیجه، امام از نظر طرفدارانش کسی است که باید از او در تمام مسائل مربوط به زندگی پیروی کرد. اما، امام نمی‌تواند بدون شرکت مردم در ایجاد تحول و تغییر در یک جامعه اسلامی، عامل فعالی در حرکت امت برای استقرار یک نظم اجتماعی اسلامی بحساب آید. کوتاه سخن، جامعه اسلامی مسئولیت نهایی‌اش این است که نه تنها رهبر و امام را بشناسد، بلکه باید خود را پیرو اراده رهبر کند، و با آسوختن تعالیم او آنها را در راه بهبود و پیشرفت جامعه انسانی بکار گیرد. مستمندان عصر حاضر باید امام علمی و امام حسیس را بشناسند و خود همانند ابودر باشند تا از زندگی و آزادی، تفکر و دانش، قدرت و ثبات بهره بگیرند. یک چنین امتی قادر است هم دشمنانش را مغلوب سازد و هم طرفدار واقعی توحید بحساب آید.

۵- همان، ص ص ۸۷-۸۳.

۶- همان، ص ۸۷.

۷- همان، ص ۸۹.

۸- قرآن، سوره ۲، آیه ۳۰، شریعتی در «اسلام‌شناسی»، ص ص ۱۱۴-۱۷۴ احکام پویای توحید را مورد بحث قرار داده و می‌گوید آنرا از پدرش محمدتقی شریعتی آموخته است.

۹- شریعتی، «اسلام‌شناسی»، ص ۸۵.



راز و نیاز شهید دکتر مصطفی چمران

بخشی از سخنرانی سردار رشید سپاه اسلام شهید دکتر مصطفی چمران در مراسم خاکسپاری معلم شهید دکتر علی شریعتی در باره او

ای علی، همیشه فکر میکردم که تو بر مرگ من مرثیه خواهی گفت، و چقدر متاثرم که اکنون من بر تو مرثیه می‌خوانم. ای علی، من آمدمم که بر حال زار خود گریه کنم، زیرا تو بزرگتر از آنی که به گریه و لابه ما احتیاج داشته باشی.

ای علی، گفتمی که هر کس گفتنی‌هایی دارد... و شخصیت‌هرسانی به اندازه ناگفتنی‌های اوست. و من اضافه می‌کنم که درجه دوستی و محبت من با انسانی دیگر، به اندازه ناگفتنی‌هایی است که می‌توانم با او در میان بگذارم. و از این ناگفتنی‌ها که می‌خواستیم با تو سازگو کنیم، بی‌نهایت داشتم...

ای علی، من دردمندم، دلشکسته‌ام، زیرا در زیر گوهری عظیم از ظلم و ستم کوفته و پژمرده شده‌ام، دیگر صبر و تحمل بی‌پایان رسیده است. خواستم از فرصت و حالی که به دست آمده بود استفاده کنم، و در کنار تو، و در برتو روح بلند تو کسی بیاسیم، عقده‌های بازنشده‌ی را باز کنم، ناگفتنی‌های فراوانی را که همچون درد بر قلبم موج می‌زنند بمانم

بگویم، عقل را به عاقلان واگذارم، زمام اختیار را بدست دل بسپارم، و آنچه را که بر قلب مجروح و شکسته‌ام میگذرد بدون ترس و شرم بازگو کنم، می‌خواستم که بر سالهای خیال تو به‌نشینم و تا وادی نیستی پیش برانم و از درد هستی بیاسیم، خوش داشتم که وجود غم‌آلود خود را بسرینجه هنرمند تو بسپارم، و تو، نبی وجودم را، با هنرمندی خود سنواری، و از لاسلای زیرویم نثارویود وجودم، سرود عشق، و آزادی‌تنهایی، و آواز بیابان و موسیقی آسمان بشوی. می‌خواستم که غمهای دلم را بر تو بگشایم، و تو اکسیر صفت غمهای کثیفم را به زیبا مبدل کنی، و سوز گداز درونم را تسکین ببخشی، می‌خواستم که پرده‌های جدیدی از ظلم و ستم را که بر شیعیان علی (ع) و حسین (ع) میگذرد بتو نشان دهم و کینه‌ها و حق‌ها و تهمت‌ها و دسیسه‌های کثیفی را که از زمان ابوسفیان تا امروز بر همه جا ظلمت افکنده است بنمایانم.

ای علی ترا وقتی شناختم که «گوهر» ترا شکافتم و در اعماق روحت و قلبت شنا کردم و احساسات خفته و ناگفته خود را در آن یافتیم. قبل از آن خود را تنها میدیدم و حتی از احساسات و افکار خود خجل بودم، و گاهگاهی از غیرطبیعی بودن خود شرم میکردم اما هنگامیکه با تو آشنا شدم در

دوری دور از تنهایی بدر آمدم و با تو همراز و همنشین شدم.

ای علی تو مرا با خویشتن آشنا کردی، من از خود بیگانه بودم، همه ابعاد روحی و معنوی خود را تمسیدانستم، تو در سچای بسوی من باز کردی و مرا بیدار این بوستان شورانگیز بردی و زشتیها و زبانیهای آنرا به من نشان دادی. ای علی، شاید تعجب کنی اگر بگویم که همین هفته گذشته که بمحور جنگ «بنت جبیل» رفته بودم و چند روزی را در سنگرهای مقدم «تل مسعود» در میان جنگندگان «امل» گذراندم، فقط یک کتاب با خود بردم و آن «گوهر» تو بود. گوهر که یک عالم معنی و معنا داشت، و مرا به آسمانها مبرد و بازلت و ابدیت متصل میکرد، گوهری که در آن آوای عدم را می‌شنیدم، از فشار وجود می‌آرمیدم، بملکوت آسمانها پرواز می‌کردم، و در دنیای تنهایی بدرجه وحدت می‌رسیدم. گوهری که گوهر وجود مرا لغت و عریان در برابر آفتاب سوزان حقیقت قرار داده می‌گذاخت، و همه ناخالصی‌ها را دود و خاکستر می‌کرد، و مرا در قیربانگای عشق، فدای پروردگار عالم مینمود.

دکتر شریعتی

ای علی با خروش تو بچنگ استعمار استبداد و استعمار برمیخیزم و همراهت

تاریخ را میشکافم و فرعون‌ها و قارون‌ها و بلعمها را لعنت میکنم.

ای علی، همراه تو، در راه خدای بزرگ به مجاهدت برمیخیزم و با اسلحه شهادت مجهز می‌شوم.

ای علی، تو در دنیای معاصر با شیطانها و طاغوتها بجنگ پرداختنی بسا زور و زور، و تزویر، درافتادی. با تکفیر ناگهان بسا دشمنی فرزندگان، با تحریف تاریخ، با خدعه علم، با جادوی هنر، روپرو شدی. همه آنها علیه تو بجنگ پرداختند، اما تو با معجزه حق و ایمان و روح بر آنها چیره شدی، با تکیه به ایمان به خدا، و صبر و تحمل درپسا، و ایستادگی گوه، و برندگی شهادت به مبارزه خداوندان زر و زور و تزویر برخاستی و همه را بزالو درآوردی.

ای علی، یکی از مارکسیستهای انقلابی نما در جمع دوستانش در اروپا می گفت که «دکتر علی شریعتی» انقلاب کمونیستی ایران را ۷۰ سال ستاخر انداخت. و من می گویم که دکتر علی شریعتی، سیر تکاملی مبارزه را در راه حق و عدالت ۷۰ سال بجلو برد. ای علی، تو جامعه ایران را بلرزه درآوردی. تو تشیع حقیقی را ب مردم نمودی. تو لذت شهادت را به شیعیان حسین نشان چشاندی. تو مجسمه جمود و تعصب و سکوت را شکستی. تو تحولی عمیق و وسیع و شدید در عصر خود بوجود آوردی. تو خداوندان زر و زور و تزویر را رسوا کردی. مردم را علیه آنها به مبارزه کشاندی. تو زنجیرهای اسارت را که با جهل و خدعه و تزویر و بیر دست و پای انقلابی حسینی پیچیده شده بود پاره کردی. تو فریاد شدی. و بعنوان اعتراض از سینه‌های خروشان محرومان و زجر دیدگان صعود کردی و ندای حق و عدالت را در زمین و آسمان طنین انداختی. اصولاً هدف حیات در کمال مطلق است. و ارزش یک انسان به اندازه پیشرفتی است که در راه کمال انجام می دهد. کسانی هستند که احتیاجات مادی انسان را بجلو می برند. گروه دیگری خلاق فکر و اندیشه و خداوند عقلمند. اما گروه سوم آنها که قلبها را جذب می کنند. با دل و عشق و ایمان سروکار دارند. روح را به آسمانها صعود می دهند. در قلبها، عشق و ایمان و فداکاری خلط می کنند. و تکامل حقیقی انسانها و عصانه حیات، محصول خلافت آنهاست.

اینان شایسته ترین برگزیدگان خدایند. نمایندگان خدا در زمین بشمار می آیند. دنباله رسالت انبیاء را بعهده دارند. اکسیر حیاتند. بشر خاکری را به انسان خدائی مبدل می کنند. در قلبها عشق می آفرینند. در روحها شور و ذوق و آتش خلق می کنند. دکتر شریعتی یکی از درخشانترین ستارگان

این گروه بود.

مگر نه این است که در نماز، آدمی همه چیز را فراموش میکند دنیا را پشت سر میگذارد؟ حقهها و کینهها را دور می اندازد؟ خودخواهی و حسد و شرارت و غرور را از خود دور میکند؟ و سرتا پای وجودش از عشق و محبت و لطف و اخلاص پر میگردد؟ مگر نه این است که در نماز قلب آدمی بوجدان عالم متصل میشود و روح انسان را ازلیت و ابدیت و همه بسینهایها هماهنگ می گردد؟

تو ای شمع زیبای من، چه خوب سوختی، و چه زیبا نور تاباندی، و چه باشکوه هستی خود را در قربانگاه عشق فدای حق کردی...

من هیچگاه از سوزش قلب تو و گوه اندوه تو، و هاله حزنی که بر وجودت سایه افکنده بود احساس نگرانی نمی کردم، زیرا میدانستم که تو شمع، و نباید بسوزی تا نور بسدهی سوختن حیات تو است و آرامش مرگ تو، و حرام است که شمع مقدس وجود تو قبل از آنکه از سر تا پیا بسوزد خاموش و تارپک گردد...

ای علی، ای نماینده غم، ای دریای درد، ای رحمت بزرگ خدا بر تو گوارا باد شهادت من اعتقاد دارم که درجه شخصیت انسانها باندازه غم و درد آنهاست و میدانم خدای بزرگ بر بسندگان مخلص و دل باخته خود رحمت می کند و دریای از درد و گوهی از غم ب آنها ارزانی میدارد.



ای علی، من در زیر کوهی از غم گوبیده،
و در دریایی از درد غرق شده بودم و تحمل
بپایان رسیده بود، ولی تو غم و درد مرا با غم
و درد علی بزرگ متصل کردی و آنچنان که
به بینهایت متصل شده باشم، آرامش یافتم.
معمولاً دردها و غمهایی وجود دارد که
کشنده و نابودکننده است، روح را کشیف و
چرکین می‌کند، قلب را بشدت میفشرد،
تنفس را بر آدمی محال می‌کنند، دنیا را تیره
و نار مینمایند. شمع و حیات را در وجود
آدمی خاموش می‌کنند، چشم دل را کور
روشنی‌ها را ستازگی، و زیباترینها را سزشتی
مبدل می‌کنند...

و من این نوع درد و غم را درد و غم کشیف
می‌نامم.

و در عوض دردها و غمهایی دیگری نیز
وجود دارد که مفرح روح و جلادهنده قلب
است انسان را به آسمانها صعود میدهد و روح
را از زندان وابستگی‌های زمینی آزاد می‌کند
این غم و درد همچون آتشی مقدس، شمع
وجود آدمی را روشن می‌نماید. جسم را
میسوزاند و عصاره حیوانات را

• یکی از مبارک‌سبتهای انقلابی‌نما در
جمع دوستانش در اروپا می‌گفت که
«دکتر علی شریعتی» انقلاب کمونیستی
ایران را ۷۰ سال به تأخیر انداخت و من
می‌گویم که دکتر علی شریعتی، سیر
تکاملی مبارزه را در راه حق و عدالت ۷۰
سال به جلو برد.

ای علی، همراه تو به کویر میروم، کویر
تنهایی، زیر آتش سوزان عشق، در طوفان
سهمگین تاریخ، که امواج ظلم و ستم، در
دریای بی‌انتهای محرومیت و شکنجه، بر پیکر
کشتی شکنه حیات و وجود ما میتازد.

ای علی، همراه تو بحج میروم، در میان
شور و شوق، و در مقابل ایهت و جلال، محو
میشوم، اندام می‌لرزد، و خدا را از دریچه
چشم تو می‌بینم، و همراه روح بلند تو به پرواز
درمی‌آیم و با خدا به درجه وحدت می‌رسیم.

ای علی، همراه تو بقلب تاریخ فرو میروم، و
راه و رسم عشق‌بازی را می‌آموزم و بعلی
بزرگ آنقدر عشق می‌ورزم که از سر تا پیا
می‌سوزم.

ای علی، همراه تو به نخلستانهای کنار
فرات میروم و علی دردمند را در دل شب
می‌یابم که سر بچاه کرده، سینه پردردش را
خالی می‌کند.

ای علی، همراه تو بیدار اطلاق کوچک
فاطمه میروم، اطفایی که با همه کوچکیش از
دنیا و همه تاریخ بزرگتر است. اطلاق کوچکی
که علی و فاطمه و زینب و حسین را یکجا در
خود جمع نموده است، اطلاق کوچکی که

مظهر عشق و فداکاری و ایمان و استقامت و
شهادت است.

ای علی، تو ایثار غفاری را به من
شناساندی، مبارزات بی‌امانش را علیه ظلم
و ستم نشان دادی، شجاعت و صراحت و
یاکی و ایمانش را نمودی، و این سیر مرد
آهنین اراده را چه زیبا تصویر کردی، وقتی که
استخوان پارطی را بدست گرفته بر فرق
«ابن کعب» میکوبد و خون براه می‌اندازد،
من فریاد صجبه‌آسای ایثار را از حلقوم تو
می‌شنوم و در سرق چشمانت خشم او را
می‌بینم، و در سوز و گداز تو بیابان سوزان
«زبده» را می‌یابم، که ایثار قهرمان بر
شهای داغ افتاده در تنهایی و فقر جان
میدهد.

ای علی، تو دست مرا گرفتی و به ازلیت
بردی، و فراز و نشیب تاریخ را نشان دادی،
قدم بقدم تخته سنگهای مانع تکامل را به من
نمودی، تو مرا بیدار مطلق شکسته کسری
بردی و عاقبت و خیم پادشاهانرا نشان دادی،
تو مرا به مصر بردی و اهرام مصر را نمودی،
و زیر تخته سنگهای آن، استخوانهای خرد
شده محرومین را دیدم که هنوز فریادشان به
آسمان بلند است. تو مرا بیدار فرعون بردی
که ادعای خدائی داشت و سنگریهای او را
نمودی، تو مرا بیدار گنجهای قارون بردی و
عاقبت خدایان زر و سیم را نشان دادی. تو
مرا بخانه بنعم بردی و عاقبت خدعه و تزویر
مدعیان دین را روشن کردی که چگونه
خدای آسمانرا فدای مسالده‌های زمینی
می‌کنند.

ای علی، تو نماینده بحق محرومین و زجر
دیدگان تاریخی، بی و من ناله دردمندان را از
حلقوم تو می‌شنوم، خروش اعتراض آنها را در
فریاد رعدآسای تو می‌یابم، سرنوشت هزاران
کارگر بدبخت را از دریچه چشم تو می‌بینم
که زیر تازیانه جلادان فرعون جان می‌دهند و
زیر تخته سنگها دفن می‌شوند، و من صدای
خرد شدن استخوانهای تحریف آنها را زیر
تخت سنگها می‌شنوم، و صجّه دردمندان و
ناله زجر دیدگان دلیر را بآورد.

• یکی از مبارک‌سبتهای
انقلابی‌نما در جمع دوستانش
در اروپا می‌گفت که «دکتر
علی شریعتی» انقلاب
کمونیستی ایران را ۷۰ سال به
تأخیر انداخت و من می‌گویم که
دکتر علی شریعتی، سرتکاملی
مبارزه را در راه حق و عدالت
۷۰ سال به جلو برد.

اطلاعات

ای قامت

سر سبز بیداری

هستی

و خواهی بود

- اهل مزینان بود
- از کاروان سرخ ایمان!
- از خاک پاکان، نسل عشاقان
- فرزند دشت داغ شورستان،
- نامش علی، راهش (علی) وار
- با اسب رهوارش
- از خطه شور کویر آمد
- از نشتر دشمن
- گل‌خیم، ابر سینۀ او بود
- یکدست او قرآن
- یکدست او قرآن
- یکدست دیگر با قلم،
- سخ رهائی را رقم می‌زد
- تحریر پاکش
- موج قرآن بود
- پایش اگر دریند،

اما زبان در کام او پیغام عصیان داشت
بر ظلم عداران -

- در قعر شب، فریاد می‌زد
ای، انسان‌ها
از چشمه سار عشق می‌آیم
- در کوزه‌ام نور است
- در کوله‌بارم عطر آگاهی
- در دستهایم آفتاب صبح‌بیداری
- لیکن،

فریاد او بر کوه‌شب می‌خورد و بر می‌گشت
چون موج بر ساحل

چند رباعی با یاد معلم شهید دکتر علی شریعتی

می سوخت که از تبار تباداران بود
می ساخت که از زمرة معماران بود
در همیشه آسمان شب می غریب
چون رعد که از صحابه باران بود

آن یار که عاشقانه فریاد کشید
نیغ قلمش پرده اغسیار درید
تیری شد و بر شیلیقه شرک نشست
قلبی شد و در سینه توحید طلید

آن خنجره، آهنگ سردوش خون بود
آن پنجره دستی که گشودش خون بود
در وادی اشراق شهادت آن یار
خون بود، همه گشفت شهودش خون بود

بر خاک خزان گام بهاری زد و رفت
بوذر شد و خیمه بر صحاری زد و رفت
بر تیغ قلم بر تن پلادای سکوت
تا مطلع فجر زخم کاری زد و رفت

پا زد بسر موج و از این روز گذشت
آتش شد و بسا قافله دود گذشت
آن عاشق سر سپرده در آتش عشق
دودی شد و بر دیده نمرود گذشت

ما بی خبران را خبری دیگر بود
بر نخل شهادت ثمری دیگر بود
خصم زر و زور و کینه جوی نژویر
در غربت خود ابو ذری دیگر بود
حسن حسینی



ای قامت سرسبز بیداری،
هستی و خواهی بود
آزاده و آزاد -
جاوید مرد روزگارانی،
چون نبش هستی می تپی
در قلب خیل سوگورات
- در دفتر اشراق
- در مکتب ارشاد
- در تار و پود انقلاب ما

آری برادر
آری ای استاد
آی روز آفرین
- ای در فصاحت محبت درد آشنائی را
تفسیرگر یکتا، نه -
اما، بیگمان نادر
- بر خیز ناچاران راحت
بر خاک دلت سرنگون بینی
- ای زنده جاوید
یادت چراغی عالم افروزست
در چارراه فصل مشتاقان...

سپیده کاشانی

شب بود و دهشت بود و مردابی
چون مرگ
- خونین دهان بگشوده
تا ژرفای تاریکی
و دستهای دیو ظلمت
بر گلوی پاک حق گویان
چون حلقه زنجیر
اما زمان بکسان نمی ماند:
نه ماند و خواهد ماند!
- ای مرد حق، جای تو خالی بود
تا بنگری بت های کفر و شرکت
چه جاودانه سرنگون گشتند
تا بنگری،
گردان سرسخت قبيله
بر خیل دژ خیمان تاریخی
چه فهرمانانه بورش بردند
- در انقراض سلطه دیوان
- در ابتدال مرگ مفلوبان
جای تو خالی بود!
جای تو خالی بود!
در عصر مردان همایون فال!!

راه ریتب ۴۱



شریعتی

از دید گاه شخصیتها



گفتگو با دکتر بهشتی

دکتر شریعتی از استعدادها و قریحه‌های برجسته زمان ماست

س) نقش شهید شریعتی را در برپائی موج تفکر اسلامی چگونه می‌بینید؟
ج) مرحوم دکتر شریعتی از استعدادها و قریحه‌های برجسته زمان ماست. دکتر از دید من یک انسان خوش قریحه با هوش، تیزبین، ناآرام و جستجوگر است که از نخستین سالهای زندگی جستجوگری را آغاز کرده و خواسته هر چیزی را بفهمد و بداند و در این تلاش که خیلی زود در زندگیش آغاز شده و تا آخرین روزهای زندگیش ادامه داشته

بویوشی بر نشیب و فراز را انجام داده و نتایج این بویوش با استفاده از آن استعداد و قریحه سرشار کتاب و سخنرانیها و آثار بسیار پرطنینی است و همان روحیه پویایی و تحرک اندیشه دکتر و جستجوگری صمیمانه‌ای که در این حرکتش بود به کارش و آثارش جاذبه خاصی میداد. من معتقدم کسانی که دکتر را به خاطر یک مطلب یا دو مطلب یا ده مطلبی که در خور انتقاد است مورد نقد خودشان قرار می‌دهند باید توجه داشته باشند که یک انسان پویا مثل دکتر نمیشود گفت که در باره فلان مطلب چه نظری داشته باید گفت دکتر در سال ۴۰ پیرامون فلان مطلب چه نظر داشته در سال ۴۲ یا ۳۵ یا در ۵۰ چه نظر داشته در سال ۵۱ و ۵۴ و یا در سال ۵۶ چه نظر داشته وضع دکتر اینطور بود واقعا و اینرا ما مکرر در مواردی آزمایش کرده بودیم و من یک نمونه زندگانش را میگویم الان هست کتاب یا دو یاد آوران دکتر است. خود دکتر در آن کتابی گوید نسبت به خواندن زیارت وارث یا زیارت عاشورا در صحرای عرفات در دو سال متوالی که به حج رفته دو برداشت و دو اندیشه کاملا متفاوت دارد میگوید سال پیش یا خود می‌اندیشیدم که اینجا که عرفات است و موج عظیمی مسلمین در همه جا بجوش می‌خورد اینها چرا مثلا زیارت وارث و زیارت عاشورا می‌خوانند اینها چرا همان دعای همگانی را نمی‌خوانند و بعد میگوید امسال که رفتم متوجه شدم که این مراسم پرشکوه عرفات بدون امامت و بدون یاد امام و بدون روح امامت و بدون روح انقلاب که در یاد حسین نهفته است جسم بیروحی است. بنابراین همینجا باید یاد حسین بود و همینجا باید با زیارت وارث یا زیارت عاشورا را خواند. این نشان دهنده این است که دکتر چطور اندیشه و برداشتی پویا از اسلام داشته

س) تاثیر تفکر شریعتی در بین برادران طلبه در حوزه چگونه بوده است؟

ج) تاثیر گسترده‌ای است. بسیاری از طلاب به نوشته‌ها و سخنرانیهای مرحوم



دکتر علی شریعتی علاقمند بودند و می‌خواندند و حتی نثر او روی نثر عدای از نویسندگان جوان اثر گذاشته بود البته میدانید که در روحانیت آثار دکتر سه نوع بازتاب دارد. یکمده به دلیل همان خامیها و ضعفها یا بدبینی به آثار دکتر نگاه میکردند و طبعاً از اینکه آثار او خوانده شود و طرز تفکر او به فکر طلاب یا نسل جوان شکل بدهد بیگناک بودند. یکدسته آنهايي که سخت‌گیرانه دکتر بودند او را مطلق کرده بودند که این در طلاب جوان کم و بیش بود. و یکدسته آنهايي که دکتر را در شکل یک بویوش و حرکت و در حال یک گنجگاو و جستجوگری رشدیاب می‌دیدند هم صادقانه ضعفها و خامیها و لغزشهای آثار دکتر و طرز تفکر او را بر می‌شمردند و هم جنبه‌های بسیار مثبت و سازنده و زیبا و پرجاذبه‌اش را، و حقیقتش را بخواهید من سخت به این گروه سوم معتقد هستم.

س) اما در برابر روحانیونی که شریعتی را شدیداً می‌کوبیدند و او را طرد میکردند، روحانیونی می‌بینیم چون شهید مطهری که با دکتر همکاری گسترده و صمیمانه‌ای داشتند که یک نمود آن را در حسینیه ارشاد بخوبی شاهد بودیم، این تفاوت در نوع برخورد را چگونه توجیه می‌کنید؟

ج) مجموعاً یک مقدار زیادی اختلاف دید، اختلاف شیوه‌های رشد اشخاص و میزان آشنائی با دکتر در طرز برخورد روحانیون با او مؤثر بوده.

یادم می‌آید در یک دیدار تقریباً سه ساعتی که در آن ماه رمضان سال ۵۳ یا ۵۴ بود که حسینیه ارشاد را بستند قبل از بستن حسینیه و اینکه دکتر سخنرانیش تعطیل بشود و دکتر را بگیرند و ببرند در همان

بالاخانهای که یک قدری بالاتر از حسینیه بصورت حجره طلبگی که دکتر در آن زندگی میکرد فرار گذاشته بودیم رفتیم آنجا تنهایی یک مقدار زهدی صحبت کردیم، خوب در آن دیدار من می‌دیدم که دکتر صمیمانه می‌گوید: من نمیگویم که در اندیشه‌هایم نقص نیست، اشتباه و لغزش نیست، هست چرا شماها کمک و همکاری نمی‌کنید تا نقص‌ها برطرف شود و آنچه هست خالصتر و کاملتر عرضه شود، گفتم خوب اشکال کار در این است که شما یک سخنرانی می‌کنید و منتشر میشود بعد ما باید شروع کنیم روی لغزشها بحث کردن ایشان گفت:

خوب قبل از انتشار سخنرانی هم میشود این تبادل نظر را داشته باشیم، خوب وقتی یک فرد اینقدر با علاقه می‌گوید قبل از اینکه یک سخنرانی منتشر شود میتوانیم با دوستان و برادران که اتفاق دارند تبادل نظر کنیم، طبیعی است که برداشت ماها این باشد که پس دکتر یک پویش است یک جستجوگر است، حال اگر کسانی این نوع برخورد را با دکتر نداشته‌اند چه بسا ممکن بود که در ذهنشان توجیحات دیگری بوجود آید و مناسب با آن توجیحات نظر بدهند، البته این را راجع به آنهایی که عرضی و مرضی نداشتند، صحبت میکنم، بودند و هستند کسانی که برخوردشان با دکتر برخورد سالمی اصولاً بود و من اساساً با این دسته هیچ حرفی ندارم.

من یکی از بهترین خاطراتان را با شهید شریعتی برای خوانندگان ما در خاتمه بیان کنید.

چ| بله شاید در آن دبداری که میگویم تنها با هم داشتیم و من توانستم دور از دخالت

در روحانیت آثار شریعتی سه نوع بازتاب داشت

یک عده به دلیل همان خامیها و ضعفها با بدبینی به آثار دکتر نگاه میکردند یک عده که سخت شیفته دکتر بودند و او را مطلق میکردند یک عده، آنهایی بودند که دکتر را در شکل یک پوشش و حرکت در حال کنجکاوی و جستجوگری رشد باب می‌دیدند، و من سخت با این گروه سوم معتقد بودم.

همه مردم ما بخصوص تحصیلکرده‌های ما توجه دارند موج عظیمی که گفته‌ها و نوشته‌های خوش‌طنین مرحوم دکتر علی شریعتی در نسل تحصیلکرده و در بسیاری از افراد گریزها نسبت به اسلام در سالهای اوج انقلاب در جامعه ما ایجاد کرد در رشد و حرکت ما عامل موثری بود.

همنشینان دیگر، در سخنانمان باز و بسریا بگوئیم و بشنویم یکی از خاطره‌های خوب آشنائی کوتاه مدت من با دکتر شریعتی بود چون من با دکتر آشنائی نزدیکم از سال ۴۹ شروع می‌شد، یعنی حدود شش هفت سال بیشتر آشنائی نزدیک با او نداشتم و این در مقایسه با آشنائی با آقای مطهری بسیار کم بود، بهر حال یکی از بهترین خاطره‌های مربوط به همان روز است، در ضمن یک خاطره دیگر هم دارم روزهایی که دکتر نازه از زندان درآمده بود رفته بودیم به دیدن ایشان یکی دو نفر دیگر از دوستان بودند، در آنجا دیدم دکتر خیلی بیش از گذشته سیگار میکشد و سیگارش را با آتش سیگار قبلی روشن میکرد، گفتم دکتر خیلی بیش از گذشته سیگار میکشی برای سلامتیت خطر دارد، یکی از دوستانمان گفت: بله مرحوم همایون که از موسسین حسینیه ارشاد بود می‌گفت که ما به دکتر گفتیم این سیگار کبریت را بگذار کنار، دکتر از این سفارش ما نطفش را قبول کرد و کبریت را گذاشت کنار، امیدوارم خدای متعال به نسل جوان و نوجوان ما توفیق عنایت کند که بتوانند جویندگان و پیوندگان خالص و مخلص پرابثاری باشند و از آنچه این دو چهره‌های دیگر از خود بیادگار گذاشتند بهره‌مندبهای سازنده صحیح داشته باشند و مادر هر نسلمان متفکران و پیوندگان و نویسندگانی داشته باشیم که به عنای فرهنگی انقلاب کمک کند.

آیت‌الله طالقانی



● - خداوند برای ما و برای جوانهای ما، همیشه آثار این شخصیت، کتابهای او و نظریات او را زنده‌تر بدارد.

● - کوبیدن و تضعیف شریعتی صحیح نیست، چرا که به این معناست که بسیاری از دیدگاههای خوب ایشان را که برای جامعه مفید است از دست جامعه گرفتاریم و اصولاً در مورد هیچ متفکری این برخورد صحیح نیست

بخشی از نظرات مرحوم آیت‌الله طالقانی در دورهای که اسلام زنده باد گفتنش جرم بود، شروع کرد جوانها را جذب کردن و نیال تحقیق رفت کتاب خوانند، تفکر کردند، اندیشید، هجرت کردند و با سردم دنیا و مکتبهای مختلف آشنا شد، بتدریج افق ذهنش باز شد و آنچه که باید بدانند از یک اسلام متحرک انقلابی دریافت و بگشود خود بازگشت، این تغییر و تحول روحی بود که در اکثر جوانهای ما هست، ولی همه، دکتر شریعتی نیستند که با تحقیق از شک و تردید بیرون بیایند، مهمترین اثر او این بود که در دوره اختناق، در دوره فشار در دورهای که اسلام زنده باد گفتنش از نظر دستگاه جرم بود، شروع کرد جوانها را جذب کردن و آنها را تغییر دادن آنهایی که معذوب و مسرعوب مکنها بودند این رعب و وحشه را از آنها گرفت تا اهل تحقیق باشند پسندیشند، جوانهایی را تغییر داد، چنانچه دیدیم ولی در تمام زندگی‌اش و تا پایان عمرش می‌گفت: من خالی از اشتباه نیستم، بازها که با هم بودیم می‌گفت: اگر اشتباه می‌کنم شما بیان کنید، بحث کنیم من از اشتباه بیرون بیایم، این خصوصیتش بود این یکی از مزایای انسان است که دائماً احتمال بدهد اشتباه میکند و در پی رفع اشتباهش باشد.





حجّت الاسلام رفسنجانی



در ابتدا از حجّت الاسلام رفسنجانی می‌خواهیم تا نظرشان را در مورد نقش شهید شریعتی در نهضت اسلامی ایران بیان دارند.

♦ (سیدالمرحومین الرحیم) دکتر شریعتی از افرادیست که واقعاً به این نهضت خدمت کرده و فعالیت‌های ایشان در چندین ساله اخیر، بر فشر و وسیعی از کسانی که ما به آنها دسترسی نداشتیم، اثر داشته و آنها را به میدان گشایده، او خصوصاً با تجرباتی که داشته، بدین معنا که اولاً معلم بوده و ثانیاً خارج رفته بود. ثالثاً به جامعه‌شناسی وارد بود و همچنین با وضع روحی و شرایط نسل نو آشنایی داشت. توانست در جامعه مؤثر باشد و موجی نسبتاً قوی ایجاد کند. اشکالی که بود، این بود که ایشان بیشتر در فشر به اصطلاح روشنفکر و جوان فرو رفته بود و مدتی هم در خارج و دور از ایران بسر برده بود، آشنایی کامل با حوزه‌های علمی و محیط‌های مذهبی-سنتی نداشت، از نزدیک با این محیط‌ها آشنا نبود.

حوزه علمی‌فهم این خاصیت را دارد که هر روز با مردم تماس دارد و طلبها به شهرها و روستاها می‌روند و در ارتباط دائم با توده محروم هستند. طبیعی است که او نمی‌توانسته در این وضعیت باشد در سخنرانی‌ها هم بیشتر با یک طبقه خاصی طرف بود برخی از برداشتها و دیدگاههای ایشان منطبق با مقتضیات بخش عظیمی از جامعه ما نبود. ضمن اینکه ایشان خدمات عظیمی داشت، گاهی دچار کمبودهایی از این طرف میشد و این مسئله، دو جریان را در افکار ایشان بوجود می‌آورد. یک جریان سخت‌شیفته و تحت‌تأثیر او بوده و یک جریان هم منتقد بود و سوالات زیادی در باره مطالب غیرقابل قبولی که از سوی ایشان نسبت به این فشر ابراز میشد، داشت. همین مسئله باعث میشد که در برخی موارد با شخصی مرحوم مطهری اختلاف داشته باشند. تفاوت او با آقای مطهری در این بود که او چون هم طلبه بود و هم دانشگاهی و همین‌جا هم رشد کرده بود، در برخی موارد طور دیگری فکر می‌کرد. در مجموع من معتقدم که ایشان خدمت مفید و مؤثری نموده‌اند بایستی از خدمات ایشان قدردانی کنیم و به آنها ارج نهیم.

● ما بایستی از خدمات ایشان قدردانی کنیم و به آنها ارج نهیم.

من معتقدم، اگر ما میدانیم کسی مؤثرت ندارد. نباید او را کوپید، بلکه باید نقادانه با او برخورد نمود در جامعه بایستی نقادی سازنده وجود داشته باشد حرفها را بایستی تجزیه و تحلیل نمود درست را از نادرست جدا نمود، و ضمناً حرفهای ناصحیح را هم نباید حمل بر سؤ نیست نمود. متأسفانه از دو جهت قضیه خراب است. اگر کسی هم بخواهد نقادی سازنده کند از جانب هواداران بعنوان مغرض تلقی می‌گردد. اینطرف هم ممکن است همینطور باشد جامعه ما بدلیل اینکه بسته بوده و تحت فشار و دیکتاتوری قرار داشته، عادت نکرده، یادید باز به مسائل نگاه کند، حرفهای یک متفکر، نویسنده، سخنران را تحلیل کند.

♦ کوپیدن و تضعیف شریعتی صحیح نیست، چرا که به این معناست که بسیاری از دیدگاههای خوب ایشان را که برای جامعه مفید است از دست جامعه گرفتاریم و اصولاً در مورد هیچ متفکری این برخورد صحیح نیست.

درست و غلط آن را از هم جدا کند تا برای نقطه‌نظرهای صحیح او ارج قائل شود و نظرات غلط او را به نقد گذارد. ما باید این مسئله را بپذیریم که هیچگاه در آینده نیز فردی مطلق نخواهیم داشت، کسی که عاری از هر نوع نقص باشد معصوم است. اگر، خیانتگاه یک آدم را مطالعه کنیم فردی کسه در خانواده‌های متدین رشد کرده، بعد معلم می‌شود بعد به غرب می‌رود و بر می‌گردد و با فشر خاصی بیشتر در رابطه است، طبیعی است که طرز تفکرش یا بخشی از حساسه نمی‌خواند. باید ما به تمام این مسائل دقت داشته باشیم. مطلق‌گرایی در تأیید شریعتی صحیح نیست چرا که به این معناست که، نقطه‌نظرهای ناصحیح او را به خورد جامعه داد ما می‌رود از آن طرف، کوپیدن و تضعیف او نیز صحیح نیست چرا که بدین معناست که بسیاری از دیدگاههای خوب ایشان را که برای جامعه مفید است، از دست جامعه گرفتاریم و اصولاً در مورد هیچ متفکری، این نحو برخورد صحیح نیست.

◆ نقل از اطلاعات سال ۸۱



گفتگو با امام موسی صدر

به نظر من میان این شخصیتها پیشگامتر از همه و پرشورتر از همه مرحوم دکتر بود و نقش ارزنده‌ای در آنگاه کردن و جهت دادن نسل جوان داشت. منجمه از آن جوانان، طلاب جوان حوزه‌ها بودند که بقیماً قدر دان و حق شناس هستند نسبت به مرحوم دکتر.

من، دکتر شریعتی در یکی از اشارت‌ها تذکره کرده که افتخار میکنم که مفلس‌خمنی باشم من غیر از ایشان چه کسی را میتوان بعنوان مرجع بپذیرم با توجه به شناختی که

دکتر در صدد بود در نشستی که با امام دارد دقیقاً خط فکری آینده خودش را و خط تبلیغی آینده خودش را بعنوان یک سر باز - این تعبیر خود دکتر است - در هر جبهه‌ای که امام بگوید بایستد و انجام بدهد.

شما نسبت به ایشان دارید فکر میکنید که دکتر شریعتی چه احساسی نسبت به امام داشتند با توجه به همین اثری که از ایشان مانده؟

ج - روشن است که دکتر شریعتی یکی از شیفتگان و مخلصین امام بود. و با شناختی که ما از مخالفین دکتر داشتیم می‌دانیم که مخالفین دکتر عمدتاً دقیقاً مخالفین خود امام بودند. البته نمی‌خواهم کسانی را که اختلاف آکادمیک با دکتر داشتند را بگویم کسانی را می‌گویم که بلا بیامیز کردند کسانی ماجر اچو بودند و آنها که عمدتاً کسانی بودند که با مرحوم دکتر طوری برخورد میکردند که با خود امام هم همان برخورد را داشتند و دکتر باید گفت، در رنج کشیدن از دشمنانش با امام در یک موضع بود و مخالفین مشترکی داشتند. طبیعتاً دوستان مشترکی هم داشتند و اینجا می‌ماند رابطه شخصی که خود دکتر با امام می‌توانسته داشته باشد که آیا این رابطه چه بوده؟

صرف نظر از اظهاراتی که دکتر در مناسبت‌هایی یا در برنامه‌هایی داشتند که نمونه‌اش را شما اشاره فرمودید - من افتخار میکنم که مقلد امام هستم... این ظاهراً در موقعی بوده که ایشان شنیده که یکی از آخوندها روی سر گرفته در انحراف شریعتی همین بس که مقلد خمینی است در اینجا وقتی که دکتر می‌گوید من افتخار میکنم که مقلد خمینی هستم یعنی می‌گوید این بهترین تشویق و تبلیغ از من است و این افتخاری است که به من میدهند.

موقعی که دکتر به خارج آمده بود در رابطه با اتحادیه انجمنهای اسلامی ما معروف بود که در تلاش بود با امام ارتباط مستقیم داشته باشد. پیغام هم داده بود. یکی از افرادی که از اروپا به نجف آمده بود از طرف دکتر پیامی برای امام آورده بودند ولی پاسخ پیغام وقتی رسید که دکتر شهید شده بود.

در هر جبهه‌ای که امام بگوید بایستد و انجام بدهد.

س - شما چه نقش و تعهدی در مقابل انقلاب و جمهوری اسلامی و توسط‌های روز افزون ابر قدرتها علیه آن برای دوستداران شریعتی قائل هستید؟

بهر صورتی این چنین بود هر روز یک گوشه شهر میدیدیم یک بساطی و یک مهر گهای علیه دکتر شریعتی بود. غیب با ما چه خبر است؟ بروید با او بحث کنید. صحبت کنید. بنشینید مطلبش را بشنوید و در مقابلش جواب بدهید. گاهی هم یک جمله از کتابش گرفته می‌شد و سروصدا در همان مجامع و مجالسی که میدادید که ساواک گرداننده آنها بود. حالا آشکارا با نهانی. و همین تعبیر نفسی که در یک فرد متفکر محقق ما و جوان آزاده ما پیش آمد و مردمی را تغییر داد. زیربنائی شد برای این انقلاب بزرگ ما.

ما نمی‌گوئیم دیگران سهم نداشتند، همه سهم داشتند. یعنی قبل از این انقلاب آنهایی که صاحب فکر و اندیشه بودند زمینه فکری ساختند. اسلام را انطوری که اسلام پیامبر، علی، اباذرها، حسین‌ها بود به مردم نشان دادند و رهبری بزرگ و قاطع امام حضرت آیت‌الله العظمی خمینی، با آن رهبریت قاطع این انقلاب را به ثمر رساند. با این زیربنایها، امروز هم بر شما جوانها، بر شما فرزندان انقلاب اسلامی بر شما فرزندان که مسئول امروز کشور، بلکه ملت‌های محروم خاورمیانه و دنیا هستند بار مسئولینهای اکنون و آینده بر دوش شماست.

خداوند برای ما و برای جوانهای ما، همیشه آثار این شخصیت، کتابهای او و نظریات او را زنده‌تر بدارد. بر شماست که در اطراف مطالب او، مسائل او، بحث کنید. بیاندیشید و همان راهی که او رفت، برای تبیین اسلام، یک اسلام انقلابی و اجتماعی، نه یک اسلام فقط ذهنی و سنتی که همیشه داشتیم، ادامه بدهید.

ج - علامه صدیق و صمیمی مرحوم دکتر کسی است که دقیقاً خط او و راه او را برود. تصور کند اگر مرحوم دکتر الان حیات میداشت چه میکرد. فکر چه موضعی باشد که اگر می‌بود الان در آن موضع باشد. یکی از جالبترین تحقیقات و بررسی‌هایی که مرحوم دکتر داشت بازگو کردن جریانات بعد از پیغمبر است. بخصوص دوران حضرت امیرکا و ما در شرایط گسستی دقیقاً داریم مسائلی را می‌بینیم که بر سر حضرت امیر گذشت. یعنی کسانی و افرادی جلوی امام ایستادند کسانی که با امام سر ستیز دارند یا با پاران امام درگیر هستند که شاید معسال یا چهار سال قبل کسی باور نمی‌کرد که اینها یک‌روز به این موضع و وضعیت دچار شوند. نسبت به امام در شرایط گسستی همان غربت و همان مشکلاتی را داریم حس میکنیم که زمان حضرت امیر بود و دکتر در آن پاکستان و فلسطین و مارقین خودش دقیقاً این مسئله را شکافته است و مسائل تاریخ و جامعه‌شناسی

اسلام داشت میتوانست بهترین یاور و بهترین باز بازوی امام باشد و بهترین افتخارگر مخالفین امام باشد. و بعقیده من بهترین معتقد به دکتر کسی است که الان همین نقش را داشته باشد و در همین موضعی باشد که اگر دکتر هم بود در آن موضع بود.

منبع (مجله سروش سال سوم شماره ۱۰۲)



دکتر سروش

● سؤال: شریعتی را چگونه می‌شناسید و چه تصویری از شخصیت فکری، سیاسی، اجتماعی و مذهبی او دارید؟
- جواب: من صحبت‌ها را با شعری از مولوی آغاز میکنم:
اگر تو بارتداری چرا طلب نکنی

اگر به یار رسیدی چرا طلب نکنی
بقول مولانا، انسانها در دو حال و در دو رفتار بیشتر نمی‌توانند باشند یا در طلبند و یا در طرب. بگمان من دکتر شریعتی کسی بود که سراسر عمرش را در طلب بود. یک عطش مجسم بود و بلکه مجسمه عطش بود چه در روزگار خودمان و چه در روزگار گذشته کمتر دیدیم که کسانی مثل او بیکبار چه عطش و تمنا و التهاب باشند. برای من آنچه که شخصیت دکتر شریعتی را بیش از هر چیز دیگری چشمگیر و مشخص میکند همین عطشانی بی‌انتهای و پرجلوه اوست.
دکتر شریعتی از شخصیت‌های نادری بود که دو بعد عشق و عقل در او کمابیش بی‌یک

اندازه دیده میشد.

از روزگاران گذشته ادبا و هنرمندان به ما آموختند که عشق و عقل باهم قابل جمع نیستند. عشق کسوراست و عقل بدنبال محاسبه است و عشق چیزی است که از محاسبه میگریزد و عاقل عاشق نمیشود و عاشق عقل ندارد سعدی میگوید:

تا عقل داشتم نگرفتم طریق عشق
جایی دلم برفت که حیران شود عقول
گنجشکبین که صحبت شاهنش آرزوست
بیچاره بر هلاکتش خویشتم محمول
دکتر شریعتی کسی بود که جمع این اضداد شگرف در وجود او دیده میشد، و به گمان من یکی از دلایلی که شخصیت او برای مردم کشور ما و انسان‌های جامعه ما آنقدر پر جلوه و پرجاذبه شده همین است.

در تاریخ انسان با کسانی روبرو میشود که یکپارچه عشق‌اند و یکپارچه آتشند و در اطرافیان خودشان آتش می‌زنند اما از خودشان یک نظام فکری نساختند و نمی‌سازند و به مردم ندادند.

از آنطرف عالمانی را ما می‌بینیم که یکپارچه تفکرند و تمام عمر و روز و شب خودشان را در این بزم می‌برند که یک نظام فکری متنوع و یک جهان‌بینی جهان‌شمول گسترده منطقی و استوار عرضه کنند. اما دقیقاً کسانی در جهان بیش از هر چیز و هر کسی مورد توجه واقع شده‌اند و بیش از هر کسی نفوذ و تأثیر داشته‌اند که این دو بعد شگرف و مبهم و نادانسانی را در وجود خودشان جمع کرده‌اند.

ما به علی^{علیه السلام} احترام می‌گذاریم علی^{علیه السلام} دقیقاً کسی است که در او عشق و عقل بخوبی و همگام باهم پیش میرود. انسان است که وقتی سخن می‌گوید، چنان هنرمندانه سخن می‌گوید که همه ادبا میباید شاگردی او را بکنند، وقتی که در میدان عبادت است بزرگترین عشق‌ها را نثار معبود و معشوق خودش میکند. ولی هنگامیکه در مسائل علمی، فلسفی، فکری، مذهبی و طبیعی نظر میدهد مانند یک متفکر بسیار دقیق و با همان آداب خاص منطقی سخن میگوید:

مولوی که اتفاقاً یکی از معشوقان دکتر شریعتی بود، کسی است از همین قبیل. کسی است که سراسر عمر او در سوز سیری شده است.

در نیم ما روزها بیگانه شد

روزها با سوزها همراه شد
روزها گرفت گور و پاک

تو بمان ای آنکه چون تو
پاک نیست
در عین حال می‌بینید همین انسان که



اینطور یکپارچه تشنگی و عشق و عطش است، باز هنگامیکه نوبت به مسائل علمی و عرفانی میرسد از چنان تسلط و احاطه‌ای از آنان برخوردار است که می‌تواند آنها را در قالب بیانات والفاظ بسیار ساده و مردم‌فهمی بیان کند. نوبت به اقبال لاهوری هم که میرسد (که اینهم یکی از معشوقان دکتر شریعتی است) آنجا هم عیناً چنین وصفی دیده میشود.

اقبال لاهوری که شاعر عارف هنرمند پرسوز و گذار است و از لایب‌های اشعارش بخوبی این سوز و گذارش آشکار است. نغمه‌ام از زخمه بی‌پرواستم

من نشان شاعر مزداسم
آدمی است که نغمه است و همانطوریکه همه عاشقان بوداند از رنج، زخم و درد نمی‌گریزد و نمی‌هراسد و در عین حال یک متفکر کاملاً محترم و معتبر است و اندیشه‌های خودش را چه در غالب شعر و چه در غالب نثر با استواری و متانت منطقی کامل بیان کرده است.

دکتر شریعتی از عالمان و فیلسوفانی که تنها بعد علمی و عقلی را در خودشان رشد داده بودند گریزان بود آن سخنان مشهور دکتر شریعتی که اسلام ابوذر می‌پروراند نه ابوعلی، از بهترین دلایل این مسئله است.

همانطوریکه گفتم کسانی که معشوق‌های دکتر شریعتی بودند، مثل امام علی^{علیه السلام}، ابوذر، اقبال لاهوری... اینها کسانی بودند که هم

عاشق بودند و هم عاقل، یعنی این دو بعد شگرف را در خودشان جمع کرده بودند. اصولاً انسانها را از روی معبودها محبوب‌هایشان می‌توان شناخت. وقتی ما سراسر آثار دکتر شریعتی را برگردیم و ببینیم او به چه کسانی عشق می‌ورزید و چه کسانی سراپای ذهن و عقل و وجود او را پسر کرده بودند. و قیله او که بود؟ از آنجا می‌توانیم را هم بخوبی بشناسیم.

این یک جنبه از جنبه‌های اصلی دکتر شریعتی بود.

دکتر شریعتی انسانی نبود که از فرصت‌های نادری هم در عمر خودش برخوردار شده بود. اولاً در یک خانواده مذهبی روشنفکر و بصیر بدنیا آمده بود. از یک پدر فقیه و آشنا و متعمق در علوم اسلامی برخوردار بود. خود او هم فطرتاً دارای هوش سرشاری بود، حافظه توانایی داشت و پس از تحصیلات در ایران و همچنین دیدن رنج‌ها و مصایب مردم ایران از نزدیک و زیستن با آنها و آثاری مستقیم با زندگی روستایی محرومیت‌های روستائیان یکمترتبه با روح حساس و دل‌هوشمندی که داشت، و با تجربه‌هایی که از آنها آموخته بود به یکی از نقاط بسیار متحد دنیاى جدید یعنی پاریس رفت و در آنجا با اندیشه‌های ناب متولیان علوم انسانی جدید آشنا شد و زندگی عالی‌پرفه و پسر خورداری آن سرزمین را دید. این تقابل فکری در ذهن او باعث شد که شکوفه‌های فکری جدیدی متولد شود

این نکته نه تنها در افراد صادق است، بلکه در روبرویی فرهنگها در پهنه تاریخ هم صادق است.

باید گفته شود معمولاً شکوفائی‌ها و انقلاب‌های فرهنگی در مواردی رخ داده است که امکان برخورد مستقیم دو فرهنگ متقابل موجود بوده است.

دکتر شریعتی از کسانی بود که طرف این برخورد بود، یک مصیبت بود که در آن دوجوبار جاری شده بود.

یکی جویبار اندیشه و فرهنگ و تمدن مشرق زمین و دیگری تمدن و اندیشه مغرب زمین، میتوان گفت از هر دو به میزان کافی بیک اندازه برخوردار و مطلع بود. چنین بود که وقتی دکتر شریعتی به سرزمین خودش بر میگشت، با وظیفه‌ای که تشخیص میداد و با این کوله‌بار تجربیات و اطلاعات و معلومات که داشت یکی از افراد نادر تاریخ این سرزمین شد که برای همیشه نامش در دفتر تاریخ این ملک و ملت و همه جهان تفکر و فرهنگ اسلامی نقش خواهد بست و پایدار خواهد ماند.

دکتر شریعتی از وارثان کسانی مانند اقبال لاهوری بود که سعی میکردند هم اندیشه‌گر و عارف باشند و هم سوخته و دردمند و هنرمند بودند.

به همین دلیل دکتر شریعتی با موقع‌شناسی و دل‌دردمندی که داشت و هنرمندی که در او بود، همراه با هوش سرشارش و اطلاعاتی که کسب کرده بود و با اطلاعاتی که از تاریخ و فرهنگ و ادب مملکت خودش داشت و با آشنایی که به مذهب شیعه و اسلام داشت، از تلفیق مجموع اینها توانست معجون نابی بسازد که دوا و درمان دردهای آن روزگار مملکت ما باشد.

به این ترکیب دکتر شریعتی چنین تصویر و شخصیتی در ذهن من دارد.

نقاط مثبت و منفی در اندیشه‌ها و مشی شریعتی کدامند؟

من خیلی خوشحالم که این سؤال مطرح میشود بر این آب و خاک روزگاری گذشت. روزگار تاریک و پیراندوهی که همه چیز قربانی سیاستها و پلیدیها شده بود. منجمه داری در باره اندیشه‌ها و افراد.

من امیدوارم رفته رفته این فضای تنگ گشوده شود و این ظلمت به نور آفتاب سوخته گردد و امکان دآوری صحیح، استوار، منطقی بشود و واکنش‌های نادرست و غیر منطقی پدید نیاید.

تردیدی نیست در اینکه بالاخره باید روزگاری مردم این دیار بنشینند متفکران و سره‌راز ناسره‌چاد کنند آنچه که جای تردید دارد این است که آیا روزگار آن فرارسیده، یا هنوز هم تنگ‌نظریها و تعصبا و



کج‌اندیشیهایی موجود است که با کمال تأسف بر روی این داروییهای منطقی پرده‌های از موضع‌گیریهای سیاسی و تحریف‌های خرد گش می‌افکند.

من سعی میکنم که در کمال عینیت بودن بعضی از قسمتها (در عین حال به یک نحو کلی) در زمینه نقاط مثبت و منفی اندیشه مرحوم شریعتی را اینجا ذکر کنم. نقاط مثبت در اندیشه و رفتار و گفتار مرحوم دکتر شریعتی کم نیست دکتر شریعتی علی‌الاصول کسی بود که مسجور تفکر پروتستانسم بود او معتقد بود که باید در اسلام و تفکر اسلامی یک رسانس رسانس ایجاد شود به نظر من آنچه که محور تمامی اندیشه و گفتار او بود همین بود و میکوشید تا اسلام را نو کند، تا اسلام را توانا کند. البته خود او تصریح میکرد که غرض از اسلام این نیست که از خودش چیزی برای بساقتانید بسا تفسیر نادرستی بکند که مورد قبول خود اسلام هم نباشد، بلکه نظرش این بود که اسلام دارای جنبه‌هایی است که بالقوه میتواند ملت ما را از این ضعف فکری و این فقر و محرومیت مادی و عقب‌ماندگی تاریخ برهاند.

ولی متأسفانه اسلام تبدیل شده است به نوجیه‌کننده محرومیت‌های کنونی و عقب‌ماندگی‌های فکری، و این نه در خور اسلام است و نه در خور مسلمانان، بنابراین اگر یک روشنفکر متعهد و آگاه مسئول آشنا به مسائل زمان و توانا به

توبیل و استنباط، به اسلام نظر کند میتواند اسلام را آنچنان که هست بطور ناب و عریان و خالص معرفی کند. و آن اسلام ناب و عریان توانائی پاسخگویی

به مشکلات را دارد و توانائی شور افروزی و شور انگیزی را در ملت ما دارد. از این لحاظ دکتر شریعتی به منزله یک روشنفکر که عمدتاً در فکر درمان دردهای عاجل روزگار خود و محیط خود است، معتقد بود که روشنفکران زمان ما خطا کرده‌اند که گمان میکنند اسلام مسئول و عامل این عقب‌ماندگی‌هاست، بلکه اگر اسلام آنچنان که هست و بوده معرفی شود به عکس نافی این عقب‌ماندگی‌ها و درمان دردها خواهد بود. و به این ترتیب او به منزله یک روشنفکر مسئولیت خودش را ابتدا و مقدمتاً در این میدانست که شور انگیزی کند. مردم را به دردهایشان، آشنا کند و بر علیه ظلم که در جامعه ما به معنای وسیعش میرفت، بشوراند. این را هم در اسلام سراغ داشت و همه عمر و روزگار و فکر خودش را هم در کار آن کرد.

بنابراین دکتر شریعتی را مسیاید از نظر اندیشه‌هایی که خود داشت و هدفی که خود او تعقیب میکرد، یک متجدد دانست. کسی که در پی تجدید توانائی مذهب بود، کسی که در پی احیاء او بوده من در یک



مقاله‌ای که نوشتام و هنوز منتشر نشده در باره سلسله صحیحان یعنی کسانی که در اندیشه احیاء تفکر اسلامی بودند، دکتر شریعتی در سرزمین ما نقش خاص و موضع ویژه‌ای دارد که باید به جای خودش شناسانده بشود. دکتر شریعتی در اسباب گوناگون سخن گفته است ولی به گمان من تو کردن اندیشه اسلامی و احیاء تفکر اسلامی و باز آفرینی و توانمندی و ارائه اسلام ناب و عربان و خالص و توانا، محور و گویهر اندیشه اوست و به‌درا کردن یک نهضت پروتستانسیم و ایجاد رنسانس اسلامی از عمده‌ترین اهداف او و بلکه هدف عمده او بوده و همه آنچه را که او داشت، از عمر و سرمایه فکری و سرمایه هنری همه را در استخدام این هدف گذاشت.

دکتر شریعتی یکی از مزایای مهمی که داشت این بود که بخوبی آشنا به زبان و فرهنگ این مردم بود و این یکی از چیزهایی است که دکتر روشنفکران ما چه در زمان کنونی و چه در زمان رژیم متغور و برافزاده سابق از چنین خصوصیتی برخوردار نبودند. سخنانی که میگفتند بکار خودشان می‌آمد و اغلب فضل‌فروشی و بغض‌فروشی به مردم بود. ناظر به دردها نبود. تازه وقتی هم که نوبت بیان دردها میرسید آنچنان معلق و تودرتو و تحت صدها لفافه آن مسائل را بیان میکردند که برای مردم عادی مطلقاً مفهوم نبود. این روشنفکران نه اینکه در مواردی عمد داشتند که چنین بکنند، جز این نمیتوانستند بکنند برای اینکه روشنفکری که از مذهب مردم خودش و تاریخ آب و خاک خودش اطلاع ندارد و با آنها در این زمینه‌ها کمترین همدردی و همفکری ندارد، روشنفکری که عشق و عقل خودش را به دیوار دیگری و مکتب دیگری که با فرهنگ این مملکت بیگانه است فروخته، اگر هم که خواهد نمیتواند با مردم خودش همزبانی بکند. از مهمترین مزایای دکتر شریعتی این بود که در عین آشنائی نزدیک با تمدن و فرهنگ و فکر مغرب زمین هرگز رشته علفه خودش را با فرهنگ این مملکت نسپرد، نه تنها نسپرد بلکه تا آخرین روزهای عمرش در آن غوطه‌نور بود. نه تنها در آن غوطه‌نور بود بلکه میکوشید که دیگران را هم در این فرهنگ غوطه‌نور کند هرگز فخر فروشی و فضل‌فروشی نکرد و هرگز نکوشید که معلومات خودش را وسیله‌ای برای عرضه و ارائه خودش بکند، هرگز خودنمائش هنری نداشت و در عین اینکه از بسیاری از روشنفکران زمان خودش، هم از جهت علمی و هم از جهت هنری برتری داشت هیچگاه این برتری‌ها دستاویز خودفروشی و خودنمائش برای او نشد و همانطور که میدانیم از روح بلند و همت بسیار عالی و گردن‌فرزانه‌ای برخوردار بود که هیچ‌گاه در برابر تساجها

سرفروید ناپورد و تا آخر عمرش بس کردن‌فرزای زندگی کرد. این مایه مباحثات او. مباحثات این مملکت و ملت است که چنین فرزندان بزرگوار و گردن‌فرزای پرورده است. من یکی از تعصبات همیشگی‌ام در مورد مرحوم دکتر شریعتی این بود که او در آستانه پختگی از دست رفت. دکتر شریعتی هر چه بود و هر قدر که مایه عظیم و سرمایه عینی در فرهنگ روزگار ما داشت در عین حال جا داشت که هنوز بسیار بیش از این جا بردارد و بسیار بیش از این سرزمینهای تازه‌ای را فتح بکند و همان چیزهایی را که میدانست عمق بیشتری را بدست بیاورد منتهی به دلائل بسیار و رنجهای روانی رنجوری‌های جسمانی اجل به او مهلت نداد.

مرحوم دکتر شریعتی در مذهب شناسی به گمان من گزینشی عمل کرد و یکی از مسائلی که باعث شده تا کسانی در کار او ضعیف بینند همین امر است. این مطلب قابل تأمل بسیار است. همه جانبه نظر کردن به مذهب امر خیلی دشواری است که انسان رفته رفته در بلفو عقلانی خودش به آن میرسد. دکتر شریعتی همانطور که گفت انسان سودمندی بود و میکوشید تا در جامعه خودش را درمان کند و بقول خود او اینکه خون تبدیل به تریاک شده بود در ریه بود و بنابراین او هنرمند و روشنفکری در این روزگار بود که دوباره رسالت خودش را در این میدید که این خون را که تبدیل به تریاک شده بود از دست آن تجذیر کنندگان بگیرد و بصورت همان خون حسانه‌آفرین شورانگیز عرضه کند.

به این خاطر دکتر شریعتی در تفکر مذهبی و در اندیشه اسلامی بیشتر سراغ آن دسته از عقول و مفاهیم مذهبی میرفت که این جنبه شورانگیزی و حاسه‌آفرینی حرکت‌زائی در آنها بیشتر باشد. به بوعلی‌ها زیاد ارج نمینهاد ولی به ابودرها ارج بسیار میگذاشت. من نمیخواهم بگویم که این کلام غلط است ولی میخواهم بگویم هرگونه گزینشی باعث میشود که اموری جلوه کنند

بلاخره بیایند روندگان راه آن مرحوم می‌باید باران صف بیارند و ناسزاها را بشویند و بر سر آنها خود، نزاع‌های همسایگی را نیاندازند. توفیق از خداوند است و می‌باید سیاس نهاد خداوند را که فعلاً به برکت عنایات او و رحمت رحمانیه او ما در ظل جمهور اسلامی به سر می‌بریم و امیدواریم که برکات مستدام خداوندی باعث شود که این جمهوری از نادرستی‌ها و کاستی‌ها پیرامون شود و انشاءالله همان حکومت عادلانه علی‌پسند و خداپسندی که همه صادر انتظ آن هستیم بر این آب و خاک و بر سر زمین سایه‌گستر شود.

چشمگیر شوند و اموری در تاریخ باقی بمانند همچنین مسئله ماهه آن میشود که کسانی گمان کنند که او نسبت به بعضی از مسائل مذهبی بی‌مهری و یا غفلت عمدی میکرد، و بعضی از مسائل را بالا میکشید و یا در نهایت معتقد شوند که دکتر شریعتی نوعی ابزار انگاری در مذهب میکرد. غرض از ابزار انگاری یعنی اینکه هدف اصلی او چیز دیگری بود، هدف اصلی او حرکت دادن به جامعه بود و مذهب را به منزله اهرمی و ابزاری بکار گرفته و آنچه را که از این ابزار هم که سفید نبود و به کار او نمی‌آمد اصلاً مطرح نمیکرد.

مذهبیون انتظار دارند که مذهب نه به منزله یک ابزار و وسیله، بلکه به منزله یک هدف و حقیقت مطرح شود. من در اینجا میخواهم به هر دو گروه هم کسانی که از این جهت مطلقاً نقیصی در کار دکتر شریعتی نمی‌بینند، و هم کسانی که کار او را سراها نقیصی و تحریف مذهب میدانند این توضیح را بدهم که انسانها هرگز از گزینش دست بر نمی‌دارند، اما وسعت بخشیدن به دایره گزینش با رشد و بلوغ تدریجی عقلانی و رشد شناخت انسان همگام است. بنابراین رفته رفته شما هر چه که بالاتر می‌روید، درها را عمیق‌تر میشناسید به ریشه‌های مسائل و قوف بیشتری پیدا میکنید و بعد به مکتب و فرهنگ خودتان نظر میکنید و میبینید که امور قابل گزینش بیشتری در اختیار شما قرار میگیرند. این درست شبیه زندگی خود ماست یک بچه، چیزهایی را که از این جهان انتخاب و گزینش میکند بسیار محدود است، یا پدر و یا مادر و یا چند تا دوست محدود در کوچه و یا چند تا بازیچه در بازی است. بیشتر از اینها چیزی را در این جهان جالب و جذاب و راه‌گشا نمی‌پسند تا آنها را برگزیند و با آنها زندگی کند. اما هم‌تکه انسان رفته رفته از بلوغ بیشتری برخوردار میشود دایره گزینش او هم گسترش بیشتری پیدا میکند. رفته رفته می‌بینید هم دوستان بیشتر میشود و هم جاهای بیشتری رفت‌وآمد میکند. هم غیر از وسائلی که تا امروز داشت خیلی چیزهای دیگری وارد میشود و بنابراین مسئله گزینش یک مسئله جدی است.

انسانها هم‌عشان هم در مذهب و هم در بیرون از مذهب گزینش میکنند و اگر کسی گمان کند که چنین نمی‌کند بر دیده عقل خودش حجابی افکنده است. عمده اینست که این را بر خودمان روشن کنیم و بعد پس از آن بگوئیم تا دایره گزینش خودمان را وسعت بدهیم. هر کسی الان به خودش مراجعه کند می‌داند که یک سری چیزهایی را از معارف اسلامی بلد است و بسیاری از چیزها را اصولاً بلد نیست. یک رشته از

چیزها را اگر از او بپرسند بطور آشکار و صریح و مشخص در ذهن اوست ولی بسیاری چیزها در پشت ذهن اوست. او باید با تأمل و تفکر و تدبیر بسیار تازه به خاطر بسپارد و باید گفته شود گزینش چیزی سیر از این نیست.

دکتر شریعتی در امر مذهب گزینش‌گر بود و به گمان من در بسیاری از نوشته‌های او، با در همه نوشته‌ها یا و این مسئله بخوبی هویدا است.

علی‌الخصوص دکتر شریعتی از موضوع ویژه‌ای که در تاریخ ما برخوردار است اینست که وقتی به صحنه آمد که به یکی از مهم‌ترین مشکلاتی که در برابر تفکر مذهبی قرار داشت این بود که، تفکر مذهبی از عهده پاسخگویی به مشکلات زمان بر نمی‌آید. اما دکتر شریعتی در پی آشتی دادن اسلام با تفکر مدرن انسان‌شناسانه بود و بخصوص می‌کوشید تا نظیر آنچه را که در علوم انسانی امروز مطرح است از معارف مذهبی استخراج کند. مثلاً می‌کوشید تا نوعی فلسفه تاریخ اسلامی بنا کند و نظامی هندسی به اندیشه اسلامی بدهد و یا نوعی جامعه‌شناسی را با مذهب آشتی دهد و همچنین می‌کوشید تا از چشم خشک علمی جامعه‌شناسی رشد و تحول نظام‌های مذهبی را مطالعه کند.

مرحوم دکتر شریعتی به فلسفه و بی‌اعتقاد و بی‌مهر بود و حتی در مواردی سخنانی در باره فیلسوفان گفته است که شاید برای کسانی هم خوشایند نباشد. مثل اینکه فرضا (فیلسوفان پیروزان تاریخند) صرف‌نظر از بعضی از این نکات نکته‌ای را که می‌خواهم ذکر کنم مربوط به این مسئله است، اینست که به دلیل این بی‌مهری و بی‌اعتنایی و بدلیل اینکه دکتر شریعتی نه خودش خواست و نه فرصت یافت که در مسایل فلسفی تعمق کافی به عمل بسپارد آن بخش‌هایی از نوشته‌های او و اندیشه‌های او که نیازمند به تحلیل و تجربه‌های فلسفی هستند متأسفانه از نوعی خامی و سستی برخوردارند. این مهم بر عهده کسانی است که پس از او می‌آیند و می‌خواهند اندیشه‌های او را تکمیل کنند، هست که آن کار را از آن گاستی‌ها بپیرایند و قسمت‌های ناسره را جدا کنند. هیچ متفکری و هیچ دانشمندی در جهان نبوده است که در تمام وجوه و جهات عمیق باشد و به یک اندازه از تمام بهره‌های علمی و معرفتی برخوردار باشد. این نقیصی است که در کار همه هست و آن بزرگوار هم از این قاعده کلی مستثنی نبود. بنابراین تعصب بر روی بعضی از نوشته‌ها و گفته‌های آن بزرگوار که امروز به صورت نامطلوب و نامطبوعی در بعضی از کسان دیده میشود هیچ ریشه‌ای ندارد. جز دشمنی یا معرفت و جز شناختن راه و روش

رشد معرفت. در حوامع و در تاریخ هر کسی سهم خودش را ادا می‌کند و سهم دیگران این نیست که در سنایش گذشتگان بکوشند، بلکه سهم آیندگان اینست که در پی‌رستن اندیشه‌های گذشتگان از ناسره‌ها بکوشند. این وظیفه‌ای است که اگر کسانی می‌خواهند روح آن بزرگوار را شاد کنند باید از همین طریق بروند.

مرحوم دکتر شریعتی به گمان من در عین اینکه می‌کوشید که یک سیستم هندسی از تفکر اسلامی عرضه کند ولی فضاوت من اینست که این سیستم نهایی را عرضه نکرد و همانطور که در ابتدا گفتم اون در طلب بود، در طلب مدام بود و در حقیقت گرچه که شکل این سیستم را دارد ولی هرگز آن سیستم، آنچنان که از آن محتوای واقعی می‌یاید برخوردار باشد برخوردار نگشت. و باز اگر او در آستانه بلوغ و پختگی از دست نمی‌رفت. ای بسا که این توفیق را می‌یافت و مردم ما را بهره‌مند می‌کرد.

بهر حال من آخرین کلامم در باب مرحوم دکتر شریعتی و متفکرانی از نظیر او اینست که آیندگان و پیشینیان خدمتی که در حق این پیشینیان و گذشتگان می‌کنند این نیست که بر سر جزئیات اندیشه‌های آن‌ها نزاع کنند و یا کار را به ستایشگری مطلق و یا به طرد و نفی و دشنام و ناسزاگویی مطلق بکشانند، بلکه همچنان که محبوب و مطلوب آن بزرگواران هم بوده است نقد و ارزیابی را که بزرگترین دستاورد معرفت بشری است هیچگاه از دست نگذارند و بدانند که اگر امثال شریعتی از بزرگان فکری و معرفتی و انقلابی این دیار بودماند بخاطر آن بوده است که آنها هم جرات و قدرت نقادی را از خودشان سلب نکرده بودند و بلکه در برخورد با نظام‌های فکری دیگر آنها هم سعی می‌کردند که سره آنها را ناسره آنها را جدا کنند و درباره آنها ارزیابی صحیح و استوار و منطقی و توأم با تحلیل داشته باشند ما هم اگر راه آنها را می‌رویم و کسانی اگر مدعی ادامه راه آنها هستند باید بدانیم این راه ستایشگری مطلق نیست بلکه نقادی است و این امری است که ماهر کسی را که از او بیشتر برخوردار باشد، بیشتر ستایش می‌کنیم در خاتمه همان اشعار مسلولی را می‌خوانم که مرحوم شریعتی هم در بعضی از آثارش به آنها اشاره کرده و دلیستگی خاصی به آنها داشت و آن اینکه: آسمان شو، ابر شو، باران بیار ناودان آیش نمی‌آید بنگار و روندگان راه آن مرحوم می‌باید باران صفت بیازند و ناسره‌ها را بشویند و بر سر آبهای خرد، نزاع‌های همسایگی را نیاندازند. و توفیق از خداوند است و می‌باید سیاس نهاد خداوند را که فعلاً به برکت عنایات او و به یمن رحمت رحمانیه او منار ظل جمهوری اسلامی به سر می‌سیریم ...

روزنامه اطلاعات



میر حسین موسوی:

دور کردن آثار شریعتی از مردم یک جنایت یا ناشی از تعصب‌های کور و بی‌سرانجام است

اگر مجموعه آثار و زندگی شریعتی و نیز شیوه برخورد او را با مسائل زمانه اعم از سیاسی - اجتماعی - فرهنگی یک جریان مستقل بدانیم این جریان را در زمان فعلی تمام گروه‌های ذهن‌گرا تضعیف میکنند بدین معنی که هم همه کسانی که شریعتی را ست می‌سازند و هم کسانی که می‌اندیشند شریعتی یک موجود شریری بوده است در تضعیف این جریان سهیمند. البته در اینجا گذشته از باورها و دیدگاه‌های فلسفی و تاریخی، مقاصد سیاسی سخت موثرند. بطور مثال مجاهدین خلق و از مجاهدین خلق بسدتر بعضی از نزدیکان خود شریعتی هستند که مناسقاته با توجه سمت گیربهای سیاسی خود توسط آثار دکتر شریعتی، باین جریان ضربات شدید زده‌اند.

(غیر از این جریانی که اشاره شد یک گروه مقابلی هم هستند که شریعتی را تضعیف میکنند که

البته این گروه دارای طیف وسیعی از نظر انگیزه‌ها هستند. این گروه شریعتی را یک روشنفکر غرب‌بیزده، ضد شیعه!! حتی بعضی اوقات وهابی می‌شناسند.

ریشه این نحوه تلقی به ماجراهای دوران خلفان میرسد که عدای از روحانیون با دیدی مشکوک به دکتر می‌نگریستند. البته روحانیونی که مخالف او بودند دو دسته بودند عدای با طرز تفکر او مخالفت داشتند و بنظر من این دسته اخیر را نمی‌توان تضعیف کننده دکتر نامید. و من مجموعاً این نوع مخالفت‌ها را سازنده میدانم چرا که منجر به برخوردی سازنده و خلاق میشود عدای قلیل دیگر که با از سوی رژیم تحریک میشدند و با زیاده از حد ساده لوح و بی‌دانش بودند و به فحاشی و سب‌سازی علیه شریعتی می‌پرداختند. و ما در زمان خودمان حضور این قسمت اخیر را می‌بینیم که ادامه یافته است.

بعقیده حقیر این دو جریان شریعتی را تضعیف میکنند در مقابل این دور روش بنظر من باید به نقد علمی دقیق آثار او دست زد (بالاخره بکروزی اینکار شروع خواهد شد) و برای این نقد باید نکات زیر را در نظر گرفت. ۱- دکتر شریعتی فیلسوف نیست بلکه یک جامعه‌شناس است و توجه باین نکته میتواند بسیار سودمند باشد. ما در آثار دکتر شریعتی یک خط منسجم فلسفی نمی‌بینیم ولی با روش‌های جامعه‌شناسی قوی روبرو هستیم.

۲- نظریات جامعه‌شناسی همیشه نسبی‌اند و قابل رد و یا قبول شدن. چه بسا نظریات بسیار مهم از جامعه‌شناسان بزرگ که در هر جامعه حکمفرمایی مطلق داشته‌اند و بعد نظریات تازه‌تر بطلان آنها را ثابت کرده است. در همین



حالی که آن نظریات باعث حرکتهای عظیمی سیاسی و اجتماعی و نیز علمی گشته‌اند و از اینرو اهمیت خود را حفظ کرده‌اند.

۳- معلم شهید شریعتی منادی برگشت به قرآن و سنت و عترت در میان جوانان و روشنفکران بود (وهست) و هر آنکس که تاثیر شریعتی را بر نسل جوان امروز نادیده بگیرد و بخواهد تاثیری که او بر برگشت این نسل بسمت اسلام نهاده است انکار کند یک فرد متعصب و غیرمنصف است. موقعیکه حزب جمهوری اسلامی برای عضوگیری پرستشانه د پخش کرد بیش از سه میلیون پرستشانه د عرض یکی دو ماه جمع‌آوری شد که بیش از ۹۰ درصد پرکنندگان این پرستشانه‌ها د مقابل این سؤال که چه کتابهایی را مطالعه کرده‌اید از کتابهای دکتر شریعتی نام برد بودند یعنی اکثریت قریب باتفاق مردم

۴- اندیشه شریعتی دائم در حال گسترش یافتن بود و باید در بررسی و قضاوت این خط را مورد نظر قرار داد و او عمیقاً بسیار مسئله معترف بود و آنرا از ویژگیهای یک اندیشه زنده و سالم می‌شمرد.

۵- در هر تحقیقی راجع به شریعتی باید موقعیت سیاسی - فرهنگی دوران او در نظر آورده شود.

۶- در هر بررسی «روش» درخشان او د برخورد با اسلام و سیاست و اجتماع بسیار مورد توجه دقیق قرار گیرد.

۷- خدا روح او را شاد کند که بنده مخلص برای خدا و معلمی شجاع برای نسل انقلاب بود.

و اما در مورد خاطرهای از دکتر خاطرات من از او بسیار بهم پیوسته است و برایم سخ است که تکمیل را از تکه دیگر و خاطرهای از خاطره دیگر جدا کنم. ولی با اینتوض که هرگز از بنام نمی‌رود اشاره میکنم.

صبح زود به دفتری که با چند دوست باز کرده بودیم رفته بودم و یکی از دوستان هم زودتر از من به دفتر آمده بود روز قبل بزرگوارانی چون حنیف نژادها را کرده بودند رنگ دفتر زده شد و ما متعجب و کمی هراسان که نکند ساواک سرانجام آمده در را باز کردیم دکتر بود سلامی داد و آمد نشست و چند دقیقه هیچ نگفت و ما هم چیزی نگفتیم و او یکبار شروع به گریه کرد با حق حق بلند، و شاید پیش از نیم ساعت و بعد بلند شد و بدون گفتگو دفتر را ترک کرد و من هیچوقت گریه او را ندیده بودم گویا دفتر ما چاهی بود که او سر در آن کرده بود تا بی اطلاع دیگران بار اندوه خود را سبک کند خداروچ او را شاد کند که بنده مخلصی برای خدا و معنای شجاع برای نسل انقلاب بود.



حجت الاسلام دعائی

چه جناحهایی سعی در تضعیف و یا تقویت دکتر دارند؟

سؤال جالبی است من کلاً گروه‌های تضعیف کننده را سه دسته می‌بینم گروه دوم که ایشان را تضعیف می‌کنند از دوستان باصطلاح بی‌رویه نبودند بلکه در جبهه مخالف ایشان قرار دارند اینها معتقد بودند که یک غیر روحانی با اصطلاح یک کلاهی حق فضاوت و بررسی مسائل اسلامی را ندارد میتوان گفت اینها عده‌ای هستند که یک نوع انحصار طلبی داشتند و این ادعائی

جاهلانه بود که معتقد بودند که حتی تحقیق مسائل اسلامی و کاوش در متون تاریخی و اجتماعی اسلامی باید منحصر به یک فشر خاصی که لباس خاصی دارند باشد بدون اینکه به خودشان این زحمت را بدهند که مطالب دکتر را بخوانند و ببینند که اصلاً او چه گفته است و آیا آنچه می‌گوید حق است یا نه. بالاخره به این نتیجه رسیدند چون دکتر غیر روحانی بوده است و یا خشونتی که ویژه خودشان بود با دکتر برخورد کردند و نمونهای کتابهایی که این گروه نوشتند گویای این موضوع است که اینها یکبار هم کتابهای دکتر را نخواندند و متأسفانه باعث شرم یک عده از هیلباسانشان هستند فی‌المثل یکی از همین افراد اعتراض به دکتر داشت که چرا نمی‌رود طبابتش را بکند و بحث از مسایل اسلامی می‌کند! اینقدر شعور و آگاهی از وضع دکتر نداشت که بفهمد ایشان پزشک نیست بلکه دکتر جامعه‌شناسی مذهبی است البته به اعتقاد خودشان می‌خواستند از لباس روحانیت دفاع کنند. بهر حال آنچه که باعث تضعیف دکتر شد و میشود سه پیده است.

۱- دوستان نادان، دوستان مطلق‌گرا و غلو کننده.

۲- عناصر انحصارگرایی که همه‌چیز را صرفاً به عنوان اینکه یک معمم مطرح کرده قبول می‌کنند و چیزهایی که نخوانده و ندانسته از یک غیر معمم باشد رد می‌کنند.

۳- عناصری که در آن بین تلاش میکنند که برای تضعیف روحانیون کسی را بعنوان سبیل پیش اسلامی عرضه کنند و شهدای آن را درگیر با یک روحانی بکنند و اما چه چیزی باعث تقویت دکتر می‌شده است یا میشود آنچه مسلم است نقد سازنده یکی از عوامل مؤثر بزرگ تقویت کننده است و به اعتقاد من شاید دربدو امر چیز غیر قابل قبولی باشد ولی اگر دقیقاً تأمل بکنیم که بزرگترین دوست و تقویت کننده دکتر، شهید مطهری بودند که آنچه را حتی در آینده باعث تحطینه شدن پیش‌های دکتر بود ایشان عرضه کرد و به آن جهت صحیح داد چون ما معتقدیم که شهید مطهری یک فیلسوف والا مقام و فقیه و مجتهد ارزشمندی است که میتوان آن چیزی که با قاطعیت عرضه میکند یا کرده یا قاطعیت بپذیریم. شهید مطهری با نشان دادن نقطه‌نظرهای منفی یا نقطه‌نظرهای قابل تأمل در برداشتهای دکتر در حقیقت تقویت کننده دکتر بوده است به همین دلیل دکتر سفارش میکند و در وصیت‌نامه‌هایش ذکر کرده که آثارش را بزموازمین اسلامی نقد بکنند و آنچه را که بی‌متون و مسلمات اسلامی منطبق نیست حذف کنند و عوامل دیگر عناصر و یاران و بهره‌گیران از مکتب دکتر که صادقانه برخورد می‌کنند یعنی

قبول میکنند نواقصی هم داشته‌اند بهترین تقویت کننده‌ها هستند که در جامعه ما کم نیستند و کسانی هستند که بدلیل همین جانبداریها و برخورد منصفانه با دکتر موردالعن خیلی از محافل ارتجاعی فرار گرفته است و اینکه امام هرگونه برخورد صریح و منفی با دکتر را رد کرده‌اند به دلیل این است که آثار دکتر جهات مثبت و ارزشمند کننده دارد. دو خاطره از برخورد امام با مسئله دکتر دارم یک روز محضر امام در نجف بودم فرمودند: یک نفر از ایران مخصوصاً از تهران به نجف آمده و بلبط هواپیمای دوسره برایش گرفتند و این همه خرج کرده‌اند و پیش من آمده که دو چیز ثابت کند یکی اینکه آقای مطهری با نوشتن کتاب حجابش زنان جنوب تهران را بی‌حجاب کرده است و امام با یک تبسم ملیحی فرمودند که من مطهری را می‌شناسم و اینها دروغ می‌گویند و دوم اینکه راجع به کتاب اسلام‌شناسی مشهد دکتر گفتند که این اعتقاد انحرافی دارد و امام فرمودند که من وقت خواندنش را ندارم شما بفرمائید منظور شما کدام قسمت است بعد از اینکه نشان دادند انتقاد چشمگیر اساسی نبود.

یکی دیگر از خاطراتم مربوط به مستشر شدن خبر شهادت دکتر بود خود من از نجف بعنوان روحانیت جوان خارج از کشور می‌خواستم در مراسم تشییع جنازه آن مرحوم شرکت کنم و به خدمت آقای دفتر که اجازه

گیری نمی‌تواند و اجازه دادند شخصاً و نه از طرف برادران روحانی نجف شرکت کنم. چه آنکه معتقد بودند این ناسپندگی از طرف دوستان روحانی در جو نجف که شدیداً دگم و مخالف افکار دکتر بود. مناسب نیست و در این مراسم شرکت کردم.

دوم تأسفی بود که من از امام دیدم. فرمودند: من از سه جهت متأسف هستم یکی عدم توفیقی که این مرد در جمع بین فشر جوان و فشر مذهبی سنی داشته. ای گاش تمام نیروی خودش را مصروف فشر جوان و تحصیلکرده نمیکرد و با یک درگ واقع‌بینانه‌تری از مسائل مذهبی و اجتماعی تبلیغاتش را برای جمع این دو فشر جوان و سنی دنبال میکرد. دوم تأسف بردند از برخوردها و درگیریهای تعصب‌آمیز که باعث شد خدمتش به نسل دانشگاهی توفیق کمتر داشته باشد و سوم تأسف خوردند از کوتاه بودن عمر این مرد که اگر حیاتش طولانی می‌بود با تجربه گذشته‌اش می‌توانست راهش را بهتر ادامه دهد و اینها مشاهدات من بود. البته همسر امام و فرزندان امام طوسی مصاحبه‌هایی که من تا بحال دیدم امام گفته‌اند که ما از مطالب دکتر استفاده کردیم و لذت بردیم.